



در سهای اول ماه مه

امسال روز جهانی کارگر، جنبش کارگری ایران حال و هوای دیگری داشت. گردهمایی های گوناگون با سمت گیری های سیاسی مختلف سازمان داده شد. گرایشات چپ توانستند حضور خود را در گوشه و کنار کشور علنی کنند. تقریباً پس از دو دهه و نیم در برخی از این گردهمایی ها شعار «کارگران جهان متحد شوید» برافراشته شده و سرود انترناسیونال طنین افکن شد. صفحه ۲



دست رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی از خلق عرب کوتاه

صفحه ۲۴

یک سیرک واقعی!

انتخابات ریاست جمهوری اسلامی

یک سیرک واقعی! انتخابات ریاست جمهوری اسلامی با سیرک تفاوتی ندارد. در این فرصت می توانید «ترین» های هر رشته را از نزدیک ببینید. منفورترین نامزد. وقیح ترین نامزد. دروغگوترین نامزد. بی دست و پاترین نامزد. خالی بندترین نامزد. دلچک ترین نامزد. بندبازترین نامزد. در یک گوشه هاشمی رفسنجانی را زیر نورافکن می بینیم که در هر حال گرفتار هراس و تردیدی پایان ناپذیر است. او از عمق بحران خبر دارد و می داند که اگر آمریکا به حکومت آتی روی خوش نشان ندهد زیر پایش خالی است.

صفحه ۱۱

اوج گیری مبارزات کارگری و مباحث درون

جنبش چپ (نقد نظرات محسن حکیمی) صفحه ۸

درباره کمیته پیگیری برای ایجاد تشکلات آزاد کارگری

صفحه ۵

اول ماه مه دولتی خانه کارگر در تهران تبدیل به مراسم

ضد رژیم شد: درود بر کارگران و زنان و دانشجویان آگاه

صفحه ۶

پایکوبی برای رئیس جمهور شدن جلال طالبانی

صفحه ۱۲

در باره پایی که مرد

صفحه ۱۷

دست نیروهای سرکوبگر رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی

صفحه ۱۸

از خلق عرب کوتاه!

مبارزه در حزب مائوئیستی نپال

صفحه ۱۵

انقلاب سوسیالیستی چین

صفحه ۲۰

اخبار جهان

تحلیلهای مهم سرویس خبری جهانی برای فتح

درگیری برق آسای شورشیان با ارتش ترکیه

قتل رفیق حریری و جاه طلبی های آمریکا در خاور میانه صفحه ۱۶

آقای جلال طالبانی رئیس تشریفاتی دولت تشریفاتی عراق صفحه ۱۳

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران

درسهای اول ماه مه



اول ماه مه سرخ - شیگاوو در هی مارکت بسال ۱۸۸۶: سخنرانی رهبران کارگران

انتخابات یا شعار فراندوم - ابراز نظر نکنند، قطعاً راه را بر ایده ها و راه حل های رایج بورژوازی میان کارگران هموار می کند.

فعال کارگری ای که در روز اول ماه مه حساسیت کارگران ایران را نسبت به سرکوب وحشیانه کارگران و خلق عرب برنیانگیزاند قادر نخواهد بود صفوف کارگران ایران از هر ملیتی را متحد کند.

فعال کارگری ای که در مورد دخالت های نظامی امپریالیسم آمریکا در گوشه و کنار جهان با کارگران صحبت نکند و آن را محکوم نکند، در واقع در توانائی طبقه کارگر نمی بیند که بتواند سیاست طبقاتی خود را در این زمینه ها جلو گذارد.

فعال کارگری ای که جنبش کارگری را به حمایت فعال از دیگر جنبشها مانند جنبش زنان و دانشجویی فرانخواند، به دست خود طبقه کارگر را در صحنه سیاسی منفرد می کند. این فقط وظیفه دانشجویان نیست که به حمایت از کارگران برخیزند بلکه وظیفه کارگران هم هست که به دفاع از جنبش دانشجویی بپردازند. طبقه کارگر بدون دخالت و شرکت فعال در دیگر جنبشهای مردمی افق دیدش گسترش نمی یابد و آگاهی طبقاتیش نسبت به تضادهای گوناگون جامعه و پیچیدگی هایش تکامل نمی یابد و برای کسب قدرت سیاسی

تلاش کرد این تجمع را به دفاع سیاسی از رفسنجانی بدل کند که با عکس العمل و انزجار کارگران روبرو شد. کارگران علاوه بر شعارهای حق طلبانه خود شعارهای سیاسی خودبخودی و رایجی چون «فراندم فراندیم این است نجات مردم» را که گرایشات ملی مذهبی در دسترس شان قرار داده اند را سردادند. این که مراسم فوق سیاسی شد نشانه آن است که وقتی پای سیاست به میان آید کارگران نسبت بدان بی تفاوت نیستند و آمادگی خود را برای دخالت در مبارزات سیاسی جاری جامعه اعلام می کنند. مهمتر از آن این واقعه خود هشداری است به فعالین جنبش کارگری بخصوص به کمونیستهای انقلابی که هر چه سریعتر بر ضعفهای خود فائق آیند. چرا که بدون اینکه کارگران را به تمام معنا درگیر سیاست - به معنای انقلابی آن - کنند نه قادر خواهند بود توده های وسیع کارگر را به سمت خود جلب نمایند و نه حتی دستاوردهای اولیه ئی را که کسب کرده اند حفظ نمایند. این قانون عینی مبارزه طبقاتی است. نادیده انگاشتن آن در بهترین حالت درجا زدن در سطح مبارزات موجود است و در بدترین حالت رها کردن کارگران در دام سیاستهای بورژوازی.

فعال کارگری ای که در روز اول ماه مه در مورد مهمترین مسائل سیاسی روز - فی المثل

... در اول ماه مه رژیم عقب نشست و این را عمدتاً مردم به رژیم تحمیل کرده اند. از این عقب نشینی می توان و باید برای پیشروی بیشتر سود جست و سرنگونی جمهوری اسلامی را تسریع کرد. اگر چه تعداد شرکت کننده در تجمعات اول ماه مه به نسبت وسعت طبقه کارگر ایران محدود بود؛ و اگر چه نارضایتی عمیق، رزمندگی و رادیکالیسم سیاسی طبقه کارگر ایران در اینگونه تجمعات چندان منعکس نشد با این وجود اول ماه مه امسال برای جنبش کارگری گامی به پیش بود.

تجمع ۱۲ هزار نفره کارگران در ورزشگاه آزادی که قرار بود یک تجمع فرمایشی دولتی باشد نه تنها با شکست کامل روبرو شد بلکه خود به صحنه ابراز انزجار کارگران از سردمداران رژیم - مشخصاً رفسنجانی - و مزدوران خانه کارگر بدل شد. قرار بود این تجمع باصطلاح دربرگیرنده پایه های رژیم و کارگران متوهم به خانه کارگر باشد. اما به صحنه رسوائی بدل شد. اول ماه مه امسال آخرین میخ بر تابوت تشکل دولتی و ارتجاعی خانه کارگر بود. این یک دستاورد مهم بود. دستاوردی که نشان از ابعاد وسیع نارضایتی کارگران و چپته خالی حکومتگران - حتی در ارائه وعده های عوام فریبانه - دارد.

علاوه بر این کارگران حاضر در این تجمع مزه مزه کردن رفسنجانی در رابطه با انتخابات را به کامش تلخ کردند.

دستاورد دیگر اول ماه مه امسال حضور نسبتاً گسترده دانشجویان در مراسمهای مختلف بود. بخش چپ جنبش دانشجویی به استقبال اول ماه مه رفت. نه تنها در دانشگاه تهران مراسم اول ماه مه برگزار شد بلکه بسیاری از دانشجویان به یاری فعالین کارگری برای برگزاری این روز شتافتند. این پیوندی گرانبه است. پیوندی که می تواند نقش موثری در تحریک سیاسی جنبش کارگری و کلا دیگر جنبشهای توده ای ایفا کند.

با وجود اینکه در تجمعات گوناگون خواسته های مشخصی چون ایجاد تشکل های مستقل کارگری، لغو قراردادهای کاری موقت و افزایش دستمزد طرح گشته اما در مجموع میتوان گفت که جای شعارهای سیاسی و سیاست یا خالی بود یا بسیار کم رنگ. شعارهایی که بیان دخالت کارگران در صحنه سیاسی ایران باشد، بچشم نمی خورد. این امر قبل از اینکه به ضعف توده کارگران ایران مربوط باشد مستقیماً به محدودیت های ایدئولوژیک - سیاسی فعالین کارگری مربوط است.

تنها مکانی که به محل تظاهرات سیاسی کارگران بدل شد تجمع ورزشگاه آزادی بود که آنهم دلیل عمده اش این بود که خود بورژوازی

دنیای کهن خراب می باید کرد بار دگر انقلاب می باید کرد

پیش بسوی اول ماه مه سرخ

هست. کارگران روی لبه مرگ و زندگی ایستاده و با تمام قوا دست به مقاومت می زنند. زد و خورد بی باکانه با نیروهای امنیتی و انتظامی، بستن جاده ها و گروگان گرفتن مسئولین و روسای کارخانه ها، تحصن و اعتصاب وقایع روزمره اند. کارگر جان به لب رسیده دست به اسلحه نیز می برد.

چشم انداز اوج گیری سریع مبارزات توده ای کارگری کاملاً قابل مشاهده است. کارگران چاره ای ندارند جز آنکه بر شتاب مبارزات خود بیفزایند و در مقابل تعرضات رژیم و سرمایه داران دست به تعرض زنند. برای این باید بهر تدبیر صفوف خود را متحد و متشکل کنند. زیرا بدون صدای واحد و بدون پرتاب مشتها در یکسو هیچ یک از تعرضات رژیم و سرمایه داران را نمی توان پاسخ گفت. کمونیستها می توانند و باید در جنبه های مختلف سازماندهی مبارزات کارگران دخالتگری کنند؛ به سراسری شدن، پیوند آن با دیگر جنبش های مقاومت مردمی یاری رسانند و هشیاری سیاسی و استقلال آن را تقویت کنند.

هر آنجا که مبارزات کارگران رزمنده تر، متحدانه تر و قاطعتر باشد امکان این هست که بورژوازی در این یا آن عرصه عقب نشینی کند. اما تردید نیست که صرفاً با مبارزه اقتصادی نمی توان با روند بی شقاوت و لجام گسیخته گلوبالیزاسیون سرمایه داری مقابله کرد. اگر کارگران پایشان را از گلیم مبارزه اقتصادی درازتر نکنند، اگر درگیر یک مبارزه همه جانبه علیه این نظام نشوند، اگر درک نکنند که تنها چاره کار برانداختن این نظام کهنه، کسب قدرت سیاسی و ساختن جامعه نوین و انقلابی است، وضعیت برای طبقه کارگر و بقیه زحمتکشان در کوتاه مدت و در درازمدت تیره و تارتر می شود. سرمایه داری جهانی برای تشدید ستم و استثمار و تخریب اقتصادی کشورها صرفاً به رژیم های محلی آن کشورها اتکا نمی کند. امروز امپریالیسم آمریکا تمام ید و بیضای نظامی اش را به حرکت در آورده تا پیشرفت روند گلوبالیزاسیون را تضمین کند. اقتصاد جهان اکنون بیش از هر زمان دیگر بر محور سیاست می چرخد. عامل سیاست آنچنان پر رنگ شده که شکل نظامی بخود گرفته است. سرمایه هر چه عریان تر از لوله تفنگ حرف می زند. کارگران باید عمیقاً این حقیقت را دریابند که جواب طبقه سرمایه داری مسلح را فقط طبقه کارگر مسلح می تواند بدهد.

طبقه کارگر ایران بیش از هر دوره ای نیاز به آگاهی سیاسی دارد. بدون گسترش آگاهی سیاسی انقلابی در میان کارگران، حتا مبارزه اقتصادی کارگران را به سختی می توان در صفوف پیوسته و

اول ماه مه امسال در شرایطی فرا می رسد که بحران همه جانبه سیاسی اقتصادی و ایدئولوژیک جهان را فراگرفته است. تار و پود جامعه ما پوسیده و لاشه گندیده جمهوری اسلامی هر گونه حرکت و پویایی را از آن سلب کرده است. جمهوری اسلامی که عامل و کارگزار سرمایه داری جهانی و نماینده سرمایه داران و بزرگ مالکان ایران است در زمره فاسدترین و بی رحمتترین رژیم های جهان قرار دارد. خدای این تاریک اندیشان مذهبی سود و قیله عالیشان بازار جهانی است که کارگران ایران را در پیشگاهش قربانی می کنند. آنان با شقاوتی خارج از تصور به فرزندان زحمتکششان گرسنگی تحمیل کرده اند، کارگران را وادار به خودکشی کرده و زنان را به فحشا رانده اند. کارنامه ننگین ۲۶ سال حکومت اینان رواج جهل و خرافه، و توسعه فقر و بیکاری و تخریب اقتصادی بوده است.

اول ماه مه امسال در شرایطی فرا می رسد که سرمایه داری در سراسر جهان چهره زشت و بیرحم خود را عریان تر از همیشه به نمایش گذاشته است. شدت استثمار که امروز در جهان حاکم است در تاریخ سرمایه داری سابقه ندارد بطوریکه شرایط دهشتبار هفتاد سال پیش که کارگران در شهرهای بزرگ صنعتی غرب دسته دسته از بیماری سل که ناشی از سوء تغذیه بود جان می دادند، در مقابل آن رنگ می بازد. خودکشی دسته جمعی دهقانان هندی، مرگ و میر روزمره کارگران بیکار مکزیک و هنگام عبور از صحرای سوزان برای یافتن کاری در آمریکا، فروش دختر بچه های فیلی پینی و تایلندی در بازار سکس، همه از نتایج گلوبالیزاسیون سرمایه داری است. طبقه کارگر ایران هر روز طعم گلوبالیزاسیون سرمایه داری را می چشد. بیکاری، بی حقوقی مفرط، تبدیل بیش از ۹۰ درصد کارگران شاغل به کارگران "موقت و پیمانی"، گرسنگی و ترس دائم از آینده، گسترش فحشا و تبدیل آن به یکی از اقلام صادراتی ایران، گسترش کار کودکان، کارتون خوابی، تخریب اقتصاد کشاورزی و آواره شدن میلیون ها دهقان؛ همه و همه از ارمان های گلوبالیزاسیون است که جمهوری اسلامی از سال ۱۳۶۷ در ایران بطور منظم پیش برده است.

این رژیم دیگر به کارگران حتا وعده هم نمی دهد. در مقابل یک اعتراض ساده، آنان را به گلوله می بندد، فعالین کارگری را مفقودالتر می کند، معترضین را گروه گروه دستگیر می کند و در زندان اوین بخش کارگری درست می کند. اما بقول ماتئوسه دون، "هر جا ستم است، مقاومت هم

و اداره جامعه آینده آماده نمی شود. فعال کارگری ای که رادیکالیزه کردن جنبش کارگری را به جلو گذاشتن سقفی هر چه بالاتر برای حداقل دستمزد، خلاصه می کند، طبقه کارگر را لایق آن نمی داند که در سیاست دخالت کند. در شرایط کنونی پیروزی در مبارزات اقتصادی کارگران به میزان تعیین کننده به رشد و گسترش مبارزات سیاسی علیه حکومت وابسته است. بدون شکل گیری جنبش انقلابی سیاسی امکان پیشروی در حیطه مبارزه اقتصادی بسیار کند و ناچیز است.

فعال کارگری ای که در بزرگداشت اول ماه مه به کارگران نگویید آنچه که موجب جاودانگی خاطره رهبران انقلابی کارگران شیکاگو در قلوب مردم جهان شد این بود که حرف و عمل شان برای سازمان دادن یک مبارزه انقلابی بود. رهبران انقلابی کارگران شک نداشتند که نبرد شان با بورژوازی خونین و قهر آمیز است و از همینرو شعار کارگران مسلح شوید را جلو گذاشتند. بیان نکردن تمام حقیقت در مورد تاریخ اول ماه مه یعنی تن دادن به آوار فرمیسم و تحریفی که بورژوازی در مورد این روز تاریخی کرده و می کند تا آنرا به یک روز بی آزار بدل کند.

این محدودیت های ایدئولوژیک - سیاسی هشداری است به همه کسانی که قلبشان برای پیروزی طبقه کارگر می تپد. کارگران به میدان آمده اند؛ آنان برای پیشبرد مبارزات خود قبل از هر چیز به سیاست انقلابی نیازمندند. تا زمانی که کارگران در سیاست و مبارزات سیاسی جاری جامعه آگاهانه دخالت نکنند همواره خطر آن هست که دنباله روی نیروهای طبقاتی دیگری که در صحنه سیاسی جامعه فعالند بشوند. تجربه تلخ سال ۵۷ را هیچگاه نباید فراموش کنیم که در مجامع کارگری طرفداران خمینی با حرارت از آلترناتیو اسلامی، از جامعه اسلامی از «عدل و قسط اسلامی» سخن می راندند اما کمونیستهای اصیل که شدیداً آغشته به اکونومیسم و سردرگمی ایدئولوژیک - سیاسی بودند از مقابله با این ترهات شانه خالی می کردند و ترجیح می دادند بر سر خواسته ها و مبارزات اقتصادی کارگران صحبت کنند. اینگونه بود که هزاران کارگر مشتاق، کارگرانی که می خواستند بدانند آلترناتیو کمونیستهای برای کسب قدرت و اداره جامعه آینده چیست به حال خود رها شدند و پیشاپیش در مقابل دار و دسته های گوناگون بورژوازی خلع سلاح شدند. هیهات! که چنین تجربه تلخی دوباره تکرار شود.

این خود هشداری جدی به کمونیستهای انقلابی است که به وظایف خود هر چه سریعتر عمل کنند؛ بر پراکندگی میان صفوف خود فائق آیند؛ حول خط روشن و انقلابی متحد شوند؛ به نیازهای فوری و درازمدت طبقه کارگر پاسخ دهند؛ پرچم استقلال سیاسی طبقه کارگر را برافرازند و تمام توده های ستمدیده را حول آن متحد کنند.

بیشک نبردهای زیادی در پیش است؛ به استقبال این نبردها رویم؛ کارهای زیادی هست که انجام شان طلب می شود! ■

نظامی انقلابی جدی، و بدون یک حزب مجهز به این ایدئولوژی علمی و برخوردار از انضباط محکم سیاسی و تشکیلاتی ممکن نیست.

ورشکستگی عریان رژیم اسلامی و حملات لجام گسیخته سرمایه داری، توده های کارگر را بیش از هر زمان آماده جذب ایدئولوژی علمی و رهاپخش کمونیسم کرده است. در عین حال، خطر آنست که ایدئولوژی های بورژوازی امپریالیستی یا قوم گرایی ارتجاعی بعنوان بدیلی پا بگیرند و شور و اشتیاق زنان مردان زحمتکش و مبارزه جوی ما را به هرز برند. اگر مبارزین کمونیست (چه آنانی که از نسل قبل برجای مانده اند و چه جوانان) بر سر ایدئولوژی کمونیستی روشن نباشند و با حرارت، اعتقاد راسخ و از جان گذشتگی آن را به میان مردم نبرند، مطمئناً ایدئولوژی های بورژوازی یکبار دیگر کارگران و جوانان و دیگر مردم زحمتکش ما را اسیر خود خواهند کرد. این یک خطر جدی است، بویژه اینکه اغلب کمونیستهای نسل قبل به تفکرات غیر مارکسیستی آلوده شده اند و بجای تحلیل وقایع و ارائه طریق بر پایه

تئوری مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی، به تئوری ها و مشی ها و مقوله های غیر مارکسیستی و حتی ضد مارکسیستی آویخته اند. همه کمونیستها باید آموزش خود را نوسازی کنند. جنبش کمونیستی باید از نو متولد شود. بدون نوسازی تئوریک و ایدئولوژیک و سیاسی در تلاطمات سیاسی و ایدئولوژیکی جهان کنونی قدم از قدم نمی توان برداشت. ما برآنیم که در نبرد با ایدئولوژی های زهرآگین و مشی های سیاسی مرگبار بورژوازی، میدان نفوذ کمونیسم را هر چه گسترده تر کنیم. زیرا تنها کمونیسم سخنگو و بازتاب عمیق ترین منافع حال و آینده توده های تحت ستم و استثمار است. کمونیسم نمی تواند بطور خودبخودی به مغز و قلب مردم راه یابد. کمونیسم را باید به میان کارگران و زحمتکشان، زنان و مردان تحت ستم برد و با آنان پیوند داد. زمانی که این علم جاری و پویا در دسترس ستمدیدگان قرار گیرد مانند زمینی تشنه آن را جذب می کنند، زیرا برای رها شدن از جهنم جامعه طبقاتی عمیقاً به آن نیاز دارند. باشد تا اول ماه مه ۸۴ آغازگر فصل نوینی در رزم طبقه کارگر ایران باشد. ■

سرنگون باد جمهوری اسلامی! دست امپریالیسم آمریکا از ایران کوتاه!
حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)



باید رهبران سیاسی استوار داشته باشد که تحت هیچ شرایطی منافع طبقه کارگر و زحمتکشان ایران را به مصالحه نگذارند؛ به زد و بند با بالائی ها نپردازند، در مقابل پیچیدگی و سختی اوضاع سیاسی خود را نبنزند و تزلزل و مامشات بخرج ندهند؛ در مقابل پیچیدگی اوضاع هشپاری سیاسی داشته باشند و با ساده نگری موجب خلع سلاح سیاسی طبقه کارگر نشوند.

در عراق فقدان حزب سیاسی انقلابی طبقه

متحد پیش برد. این از واقعیت های دنیای امروز است که سیاست مرکز و محور همه چیز است. و تعلق طبقاتی هر گروه و دسته ای را بیش از هر چیز با محک سیاست می توان سنجید. طبقه کارگر باید در تمام مسائل سیاسی جامعه دخالتگری فعال داشته باشد. کارگران باید در مورد هر واقعه سیاسی مهم موضعگیری کنند: از معرکه های انتخاباتی رژیم گرفته تا تهدیدات آمریکا. کارگران باید به همه و هرگونه مظالمی که از سوی رژیم به اقشار و طبقات مختلف وارد می آید عکس العمل اعتراضی نشان دهند: از مسئله ستم بر زن گرفته تا مسئله سرکوب خلق عرب و ملل تحت ستم دیگر.

جمهوری اسلامی و تمام باندهایش آبرویخته و ورشکسته اند. اما اینان آماده اند تا دست بهر جنایتی برای نگاه داشتن تاج و تخت خود بزنند. امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی با همکاری قدرتهای دیگر نه فقط در حال تدارک برای حمله نظامی اند بلکه مفصلاً در حال تدارک سیاسی اند تا در صورت سرنگون شدن رژیم جمهوری اسلامی نیروهای وابسته به خود را در ایران حاکم کنند. طرح های توطئه چنانچه

آنان شامل تشکیل باندهای نظامی بومی و دامن زدن به تفرقه میان خلقهای مختلف ایران و از هم پاشیدن صفوف طبقه کارگر است. اینها هم نقشه کشتار می کشند و هم نقشه به هرز بردن جنبش انقلابی مردم را.

با وجود چنین صحنه سیاسی پیچیده ای، طبقه کارگر بیش از هر زمان دیگر نیاز به سیاست انقلابی و ایدئولوژی انقلابی دارد. بیش از هر زمان نیاز به پرورش صدها رهبر سیاسی زبده و هشپار دارد. بیش از هر زمان نیاز به حزب کمونیستی با برنامه و خط مشی صریح و روشن دارد. اگر ما نیروهای طبقه کارگر را مجهز به یک دیدگاه روشن از صحنه سیاسی پیچیده کنونی و صف دوست و دشمن نکنیم، اگر روند سرنگونی جمهوری اسلامی بدست خود مردم را تشدید نبخشیم، اگر ما آماده مبارزه مسلحانه نشویم، مطمئناً اوضاع طبقه کارگر و همه مردم زحمتکش ایران و تمام ملل ستمدیده و زنان بدتر از اینها خواهد شد. اکتفا کردن به حرکتهای آرام و مطالباتی تنها وقت دادن به تبهکارترین نیروهای سیاسی سرمایه داری ایران و جهان است که خود را آماده تعرض بیشتر علیه طبقه کارگر و تمام مردم کنند. اگر کمونیستها نیروهای پیشرو طبقه کارگر را مسلح به یک برنامه سیاسی و نظامی نکنند، مسلماً نیروهای ارتجاعی جدید و قدیم با نیروهای نظامی خود به میدان آمده و طبقه کارگر را به حاشیه رانده و حتا صفوف آن را شقه شقه و متفرق خواهند کرد. طبقه کارگر

کارگر و کارگران کمونیست متشکل باعث شد که میدان بدست نیروهای مرتجع جدید بیفتد. کارگران ایران تجربه های بزرگی دارند. سنت مبارزه ضد ارتجاعی ضد امپریالیستی و اتحاد انترناسیونالیستی را دارند. ولی تجربه و سنت مبارزاتی کافی نیست. کارگران پراکنده همیشه طعمه نیروهای ارتجاعی می شوند. در صورتیکه کارگران آگاه و متشکل تبدیل به نیروی شکست ناپذیر شده می توانند اکثریت مردم را بزیر پرچم رهایی بخش خود متحد و کمر دشمنان را خرد کنند.

روز اول ماه مه، مانیفست جنگ طبقاتی است. در این روز تاریخی، اندیشه و عمل کمونیسم باید در میان کارگران و محرومان جهان طنین انداز شود

جنایات هولناکی که امروز در ایران و جهان در جریان است در واقع فریاد عاجزانه جامعه بشری است که تغییر رادیکال تمام روابط اقتصادی و اجتماعی میان انسان ها، تمام روبنای سیاسی و فکری حاکم بر جهان، را طلب می کند. جامعه بشری از هر روزنه اش فریاد می زند که دنیای کهن باید خراب شده و بر خاکسترش دنیای نوینی بنا شود. اما اینکار بدون سرنگونی قهرآمیز دولتهای حاکم و مغلوب کردن امپریالیستها ممکن نیست. حصول به این هدف بدون ایدئولوژی علمی کمونیستی و پیوند دادن آن با بخش پیشرو طبقه کارگر و مردم، بدون یک استراتژی سیاسی و

جنبش کارگری

در باره کمیته پیگیری برای ایجاد تشکلات آزاد کارگری

نمایندگان خود را وارد این گونه حرکتها کرده و سعی می کند آنان را از هم پاشیده و یا اینکه از محتوا تهی کند. منظورمان این نیست که وزارت اطلاعات جاسوس می فرستد. بلکه عوامل راست و محافظه کار که نقش کلیدی در محافظه کار کردن حرکتهای کارگری دارند کماکان نقش خود را بازی خواهند کرد. بنابراین جمعبندی کردن و موضع داشتن مهم است. سالهاست که گرایشات توده ای و اکثریتی (فدائیان اکثریت) خط ارتجاعی امید بستن به جناح های حکومتی و یا سازمان جهانی کار را تبلیغ کرده اند. خودشان هم در اتحاد با جناحهای رژیم سعی کرده اند نگذارند کارگران به ورای محدوده های قانونی و نهادهای کارگری کنترل شده بروند. اینان از یک طرف با کارگران وابسته به رژیم کنار آمده اند و از طرف دیگر تحت عناوین گوناگون در میان توده های کارگر تفرقه انداخته اند و به ناسزا گوئی به احزاب و سازمان های چپ پرداخته اند. بنابراین فعالین صادق و درستکار حرکتهای مطالباتی کارگری باید به یکسری شرط و شروط اساسی پایبند باشند: یکم، علیه حکومت، تمام جناح های آن و ارگان های کارگری آن مانند خانه کارگر و شوراهای اسلامی موضع روشن داشته باشند و اینان را آماج مبارزات خود قرار دهند. دوم، در مورد ماهیت سازمان جهانی کار و دیگر نهادهای سرمایه داری بین المللی موضع روشن داشته باشند و آن را در میان کارگران تبلیغ کنند. سوم، برای اتحاد کارگران بکوشند و در میان آنان تحت عنوان کارگران شمول قانون کار و دارنده دفترچه بیمه و قراردادی و بیکار به تفرقه دامن نزنند. چهارم، سازماندهی حرکات اعتراضی متحدانه توده های کارگر (با استفاده از تمام اشکالی که جنبش کارگری تا کنون از خود بروز داده مانند اعتصاب، اشغال کارخانه ها، راه بندان و ابتکاراتی ورای اینها) را اساس و بنیان کار خود قرار دهند. پنجم، میان جنبش کارگری و جنبش های اجتماعی دیگر همبستگی و اتحاد بوجود آورند.

راست بودن هر حرکت سندیکائی یا اتحادیه ای را عمدتاً با محک روابطش با قدرت سیاسی حاکم و برخوردشان به جنبش توده ها می سنجیم. ما نمی گوئیم که تشکلات صنفی اقتصادی کارگری امروز باید شعار سرنوینی رژیم جمهوری اسلامی را بلند کنند. اما باید کاملاً مستقل از رژیم و جناح های آن، نهادهای کارگری آن بوده و خود را محدود به چارچوبه های قانونی نکند. هیچ استفاده ای از چارچوبه قانون برای بهتر کردن وضع کارگران نمی توان کرد. خط مشی راست و محافظه کارانه در جنبش مطالباتی کارگری همواره چشم کارگران را به بالائی ها و مراحم آنان می دوزد. حال این بالائی ها بومی باشند یا بین المللی فرقی در ماهیت امر نمی کند. **این خط مشی راست می تواند در شکل راست یا در پوشش الفاظ و ادعاهای چپ بروز کند.**

در ۲۵ سال گذشته نهادهای کارگری ساخته دست رژیم، نهادهائی مانند شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر بطور منظم تلاش کرده اند تا روحیه مقاومت و مبارزه کارگران را بکشند و کارگران را

سازمان جهانی کار و در اعتراض به این مسئله عده ای از کسانی که برای حق ایجاد تشکلات غیر دولتی تلاش می کردند دست به نوشتن نامه اعتراضی به جمهوری اسلامی و سازمان جهانی کار زدند. عمل سازمان جهانی کار، بسیاری از فعالین جنبش مطالباتی کارگری را غافلگیر کرد زیرا انتظار این حرکت را نداشتند و قبل از این تلاش می کردند با جلب حمایت سازمان جهانی کار، دولت را وادار به قبول ایجاد تشکلات کارگری غیر دولتی کنند. این توهم در مورد سازمان جهانی کار بخصوص در جریان دستگیری و محاکمه کارگران سقر، قوت بیشتری گرفته بود. زیرا ملاقاتهایی میان نمایندگان کارگران سقر و نمایندگان سازمان جهانی کار صورت گرفت و سازمان جهانی کار (یا شاخه آن به نام کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد کارگری) در مورد دستگیری و پیگرد کارگران سقر و محسن حکیمی به جمهوری اسلامی اعتراض کرد. واقعیت این است که تا قبل از اینکه سازمان جهانی کار، شوراهای اسلامی کار را برسمیت بشناسد، فعالین جنبش اقتصادی - صنفی کارگران اهمیت زیادی به افشای ماهیت سازمان جهانی کار نمی دادند و امیدوار بودند که شاید سازمان جهانی کار وکالت کارگران ایران را در تقابلشان با جمهوری اسلامی بر عهده گیرد و با بی اعتبار اعلام کردن شوراهای اسلامی راه را برای ایجاد تشکلات کارگری غیر وابسته فراهم کند. می توان گفت که تحلیل های سیاسی از اوضاع جهانی و استنتاجات غلط از این تحلیل ها نیز بر این توهم می دمید: عده ای فکر می کردند بدلیل تنش های میان قدرتهای سرمایه داری جهانی (بخصوص آمریکا) با جمهوری اسلامی و شکاف فزاینده میان جناح دوم خرداد با جناح دیگر، سازمان جهانی کار با وساطت دوم خردادیها، شورا های اسلامی کار را بی اعتبار اعلام خواهد کرد. اما امید بستن به سازمان جهانی کار مانند امید بستن به جناح دوم خرداد حاکمیت، از آب در آمد و برای رژیم وقت خرید. (در مورد ماهیت سازمان جهانی کار به حقیقت شماره ۱۸ مقاله «مبارزات کارگران سقر در اول ماه مه و مباحثی که در حاشیه آن بره افتاد» رجوع کنید)

کارگران برای مقابله با تعرضات جمهوری اسلامی و سرمایه داری بین المللی نیاز به اتحاد و تشکل خود دارند؛ نیاز به تشکلاتی دارند که بازپچه جمهوری اسلامی و تحت نفوذ این یا آن جناحش نباشند. اما کسانی که چشم به مراحم سازمان جهانی کار و جناح هائی از حکومت بسته بودند باید یک جمعبندی از خط مشی چشم امید بستن به مراحم بالائی ها بکنند و این خط مشی را محکوم کنند. زیرا شک نیست که بورژوازی همواره

اخیراً دو گروه فعالیت خود را برای ایجاد تشکلات کارگری غیر دولتی اعلام کرده اند. یکی از اینان «کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری» نام دارد که در بهمن ماه ۱۳۸۳ اعلام موجودیت کرد و دیگری «کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری» که در اردیبهشت ۱۳۸۴ اعلام موجودیت کرد. بیانیه های اعلام موجودیت هر یک دارای امضاء چند هزار کارگر است. نمایندگان منتخب کمیته «پیگیری» عبارتند از فرامرز قربانی، جلیلان، عظیم زاده، بهرام عابدینی، یعقوب امیری. و اعضای کمیته هماهنگی عبارتند از محسن حکیمی، خباز، دزکی و محمود صالحی.

پس از ایجاد «کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری»، یکی از بنیانگذاران کمیته هماهنگی (حکیمی) و عده ای از فعالین سیاسی چپ خارج که از گرایش حکیمی حمایت می کنند انتقادات سختی به مضمون و ماهیت «کمیته پیگیری» کردند. در انتقادات مسائل گوناگونی در مورد سازمان دهی جنبش کارگری طرح شده است که ما در همین شماره **حقیقت** در مقاله ای تحت عنوان **اوج گیری مبارزات کارگری و مباحث درون جنبش چپ (نقد نظرات حکیمی)** به برخی از آنها پرداخته ایم.

در هر حالت، جوهر بیانیه هائی که هر یک از این دو گروه (کمیته پیگیری و کمیته هماهنگی) صادر کرده اند تفاوتی با یکدیگر ندارند. (۱) هر دو تلاش تا بدانجا دارند که مستقل از دولت جمهوری اسلامی و نهادهای کارگری آن بمانند، در مورد سازمان جهانی کار توهم پراکنی نکنند، توده های کارگران را خارج از محدوده قانون و متحدانه به مبارزه برای مطالبات اقتصادی و سیاسی شان سازمان دهند باید در رشد و گسترش شان کوشید. شک نیست که این تلاشها برای سازمان دهی جنبش مطالباتی کارگران در خارج از محدوده های تعیین شده توسط دولت و سازمان جهانی کار نتیجه اوج گیری مبارزات کارگری است که در گوشه کنار کشور در جریان است؛ نتیجه انفراد کامل نهادهای کارگری رژیم (خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار) در میان توده های کارگر است.

عظیم زاده، یکی از سخنگویان «کمیته پیگیری»، در مصاحبه ای با سایت شورا چگونگی شکل گیری این کمیته را توضیح داده است. این کمیته بطور مشخص، پس از اینکه «سازمان جهانی کار» شوراهای اسلامی کار (یعنی دولت جمهوری اسلامی) را بعنوان نماینده طبقه کارگر ایران برسمیت شناخت، ایجاد شد. پس از برسمیت شناخته شدن شوراهای اسلامی کار از سوی

اول ماه مه دولتی خانه کارگر در تهران تبدیل به مراسم ضد رژیم شد: درود بر کارگران و زنان و دانشجویان آگاه

کارگران خارجی بخصوص کارگران افغانستانی که برخی پس از بیست سال کار و زحمت و استثمار مضاعف حکم اخراجشان صادر شده است.

برخی شعارهای دیگر روی پارچه این بود: ما کارگران گلستان اعتصاب و تحصن خواهیم کرد. الغای قرارداد موقت کار! ۱۱ اردیبهشت گرامی باد! اینها شعارهای رسمی خانه کارگر بود اما جمعی از کارگران شعارهای خود را می دادند که توجه خبرنگاران و همینطور اطلاعاتی ها را بخود جلب کرده بود. برخی از شعارها چنین بودند: فلسطین را رها کن فکری به حال ما کن! وزیر بی لیاقت استعفا استعفا! خواست ما از دولت تحریم انتخابات! خواست ما عدالت تحریم انتخابات! حکومت عدل علی!! اینهمه بی عدالتی! ما میگیریم پول نداریم اینها می گن رای بدهید!

در بخشی نیز این جمع همراه با سینه زنی شعار می دادند. یعنی معلوم بود عده ای از آنها از کارگران مذهبی طرفدار رژیم بوده اند که الان ناراضی شده اند.

مراسم قرار بود ساعت ده شروع شود، قطعنامه راهپیمایی خوانده بشود و سپس کنگره سراسری خانه کارگر برگزار بشود. سخنران که حکومتی بود ابتدا گفت برای کارگران جهان دست بزنید! که همه سوت و کف زدند و سپس گفت برای سلامتی رهبر! در اینجا اکثریت کارگران هو کردند بطوریکه سخنران عصبانی شد و شروع کرد به تهدید کردن و گفت که یکعده آمده اند اخلال کنند. و درخواست کرد که شان و منزلت کارگران را حفظ کنید و گرنه خدای نخواست عده ای اراذل و اوباش، شان و منزلت کارگران را خدشه دار خواهند کرد. او دوباره شروع کرد به شعار دادن و گفت: برای اقتدار کارگران! که کف و سوت بلند کارگران بلند شد. گفت، کارگر معلم دانشجو اتحاد! بازهم کف و سوت کارگران بلند شد. بعد گفت: روز رهبری و بیعت با نظام و رهبر است! که بازهم کارگران هو کردند و سوت زدند و حرفهای او را متوقف. و کارگران شعار دادند: پیام ما عدالت، تحریم انتخابات!

پس از همههمه زیاد بالاخره سخنران اصلی سخنرانی خود را شروع کرد که بیشتر صحبتهاش بر علیه آنچه سرمایه داری مدرنیته و نئولیبرالیسم می خواند بود. گویا سرمایه داری سنتی عقب مانده ظلم و ستم و استثمار درش نیست. او گفت آنها که مدافع حکومت عدل علی هستند بیایند چهره های کارگران را ببینند که با سیلی سرخ کرده اند. البته

یک گزارش خواندنی از این مراسم:

فراخوان این تظاهرات را خانه کارگر تهران داده بود که همان خانه کارگر اول انقلاب است که حکومت با سرکوب کارگران آنرا در دست خودش گرفت. امسال خیلی سعی کردند شعارها و خواستههای کارگران را منعکس کنند تا مگر دل آنان را بدست آورند. کاملا محسوس بود که در مقابل کارگران در موضع عقب نشینی و دفاعی هستند. یک تراکت هم مانند کارت پستال داده بودند که عکس رنگی لاله های زرد و قرمز در پس زمینه داشت؛ شعارش روز جهانی کارگر مبارک باد بود که توسط بنفشه های رنگی تزئین شده بود (هنر بازاری و نه کارگری). پائین صفحه نیز نوشته بودند بساط قراردادهای موقت باید برچیده شود! و امضای علیرضا محبوب دبیر کل خانه کارگر را داشت. در متن دعوت آمده بود:

برادر و خواهر کارگر عضو محترم تشکیلات خانه کارگر:

سلام بر کارگران و درود بر روز بزرگ آنان روز آرمانهای بزرگ، روزی که شکوه و خاطره مبارزان بزرگ کارگری را علیه سرمایه داری در مهد سرمایه داری یعنی آمریکا در خاطره ها زندگی می کند. گرامی باد یاد و خاطره آنهایی که در این روز (در اول ماه می سال ۱۸۸۶) در شهر شیکاگو برای عدالت جان باختند.

به پاس نکوداشت روز جهانی کارگر با دو هدف ۱- به نشانه اعتراض به بخشنامه دستمزد سال ۸۴. ۲- اعتراض به قراردادهای موقت کار. در روز ۱۱ اردیبهشت، از کیلومتر ۱۲ جاده مخصوص ساعت ۸ صبح راهپیمایی خود را آغاز و در خیابان ارج با قرائت قطعنامه و سپس برای شرکت در افتتاحیه پنجمین کنگره خانه کارگر در سالن ۱۲ هزار نفری مجموعه آزادی (که در ساعت ۹ و ۳۰ آغاز خواهد شد) گرد هم می آئیم.

بدینترتیب امسال عملا تظاهرات در خارج شهر و در کنار اتوبان برگزار شد. علت این امر را بسیاری امکان شورش کارگران دانستند و بنوعی جمعبندی از تظاهرات سال پیش بود که در میدان بهارستان برگزار شده بود.

شعار بزرگ جلوی راهپیمایی یک شعار شوونیستی بود: نیروی کار خارجی اخراج باید گردد بود! یعنی شعاری در حمایت از سیاست نژادپرستانه اخراج

مسموم به روحیه مماشات و سازش با جمهوری اسلامی و ترس از آن کنند. گرایشات راست و محافظه کار همواره آب به آسیاب اینان ریخته اند. خط مشی گرایشات راست همواره مماشات و سازش با قدرت و ساکت کردن توده هاست. اینها به گرایشات رادیکال که می خواهند توده ها را به مبارزه علیه دشمن برانگیزند و به آنها اعتماد و جرات بخشند، همیشه تهمت "اخلال گر" و "مشکوک" می زنند. در گذشته که حزب توده موجود بود، از این روش پیروی می کرد و سپس عناصری که آن مشی و طرز تفکر را به ارث برده اند این روش را در رابطه با تمام جنبش های توده ای اعم از کارگری و دانشجویی و معلمی و زنان پیشه خود کردند.

در ایران حتا جنبش اقتصادی - صنفی کارگران که اهداف سیاسی مانند براندازی حکومت را دنبال نمی کند، نمی تواند بدون داشتن موضع سیاسی روشن علیه حکومت پیشروی کند. تاریخا اوج گیری مبارزات رزمنده کارگری و ایجاد تشکلات رزمنده مستقل از دولت کاملا وابسته به تغییر و تحولات سیاسی عمومی کشور بوده است و امروز نیز همینطور است. مبارزات اقتصادی کارگران باید با مبارزات سیاسی عمومی علیه رژیم گره بخورد. نفس مبارزه صنفی - اقتصادی کارگران (مبارزه ای که توده های کارگر و دیگر زحمتکشانشان بحول بهبود شرایط زندگیشان می کنند) از این جهت اهمیت دارد که مانع از آن می شود که توده ها درهم شکسته شوند، و روحیه عبودیت و بردگی پیدا کنند. این مبارزات به توده ها کمک می کند که ببینند می توانند متحد شده و در مقابل ستمگران دست به مبارزات قدرتمند بزنند و اوضاع را تغییر دهند. رهبران کمونیست مانند لنین این مبارزات را مدرسه جنگ طبقاتی خواندند. یعنی هر چند هنوز خود جنگ نیستند اما تمرین های مهمی می باشند. بنابراین وقتی این مبارزات در چارچوب قوانین دولتی اسیر می شوند دیگر از "جنگ" چه می ماند؟

۱- منتقدین "کمیته پیگیری" از اینکه این کمیته بیانیه خود را خطاب به دولت و سازمان جهانی کار نوشته اند انتقاد می کنند و آن را نشانه راست بودنشان می دانند. برای همین کمیته هماهنگی بیانیه خود را خطاب به کارگران نوشته است. اما رونوشت بیانیه خود را به "دیده بان حقوق بشر" و "سازمان جهانی کار" و "کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد کارگری" (که خودش جناحی از سازمان جهانی کار است) فرستاده است. به اعتقاد ما با اتکا به تفاوت های صوری نمی توان گفت کی راست است و کی چپ. در ادامه راه حدت یابی مبارزه طبقاتی مسائلی را پیش خواهد کشید که مطمئنا هردوی این گروه بندی را در جهات و سمتهای مختلف پولاریزه کرده و حتا در چارچوب جنبش اقتصادی کارگران اتحادهای جدیدی بوجود خواهد آمد. یکی دیگر از تفاوت های ظاهری این دو آن است که یکی فراخوان تشکیل "تشکلات کارگری" را داده و دیگری "تشکل کارگری" است: علت این را باید بیشتر توضیح دهند. ■

چند تن از کارگران پارچه سیاهی را به سبک پارچه مراسم ختم در دست داشتند که دور سالن می چرخاندند که رویش نوشته بود: بدینوسیله درگذشت ناگهانی حقوق کارگران را در حادثه تصادف با شورای عالی کار را تسلیت و تعالی عمر بیکاران را از خداوند خواستاریم. کارگران بندر امام - آبادان.

روزنامه شرق ۱۲ اردیبهشت خبر داد که هاشمی رفسنجانی قرار بوده که در کنگره خانه کارگر شرکت کند اما موقعیت را مناسب ندیده! شرق رویش نشد که در این خبر کوتاه به جو شدیداً ضد انتخابات و رفسنجانی حتی اشاره کند. سیمای جمهوری اسلامی نیز با نشان دادن تصاویر کوتاهی از این همایش تلاش نمود تا همه چیز را رو به راه جلوه گر کند.

بدون شک یک تشکل مستقل کارگری می تواند خشم نهفته کارگران را در غالب شورشی بزرگ در شهرهای ایران سر ریز کند. ■



راه پیمائی اول ماه مه - سنندج

گوش نمی رسید. کارگران همچین بی وقفه شعار می دادند تحریم انتخابات! بیشتر شعارهای رادیکال از جانب کارگران آبادان بود. از اراک و تبریز و ترکمن صحرا نیز کارگران زیادی آمده بودند.

واضح است که این حرفها را او برای بدست آوردن دل کارگران می زد او همچنین گفت که اگر این کارها ادامه پیدا کند قطعاً کارگران از نظام فاصله خواهند گرفت. انگار که کارگران الان کنار نظام هستند! بعد سخنران شعار داد که یا حجت ابن الحسن ریشه ظلم را بکن! کارگران نیز شعار دادند اعتصاب حق مسلم ماست!

بالاخره بعد از همههمه بسیار سخنران شروع کرد به خواندن قطعنامه دهان پر کن:

- ۱- گرامی داشت یاد کارگران شیکاگو
- ۲- علت پویایی اسلام توجه به حقوق کارگران بوده! لذا شایسته نیست که شاهد کاهش ارزشها باشیم! ما خواهان ارجاع به اندیشه های امام خمینی هستیم!!
- ۳- تجمع و اعتصاب اولین راه حل نمی باشد اما بعنوان آخرین راه حل ما استفاده خواهیم کرد! ما خواهان قانونمند شدن اعتصابات می باشیم! که این بخش بیشتر بحثهای حزب مشارکت و اعتدال و توسعه است که قصد دارند کارگران را سر بدونند دنبال قانونی کردن یک حق پایه ای.

- ۴- حقوق کارگر بایستی پرداخت گردد.
- ۵- به کارگاههای زیر پنج نفر که حقوقشان نقض شده توجه شود.

- ۷- ایجاد صندوق تامین اجتماعی.
- ۸- انتخابات ریاست جمهوری اگر به سرنوشت سیاسی بی توجه باشند بد است ما کارگران در انتخابات ریاست جمهوری شرکت می کنیم و به هاشمی رفسنجانی رای می دهیم!! در اینجا موج اعتراض و هو کارگران بار دیگر شروع شد بطوریکه صدای سخنران دیگر به



خواندن سرود انترناسیونال در مراسم سینما فردوسی

اوج گیری مبارزات کارگری و

مباحث درون جنبش چپ

(نقد نظرات محسن حکیمی)

با اوج گیری اعتراضات و مبارزات کارگری و به موازات کم شدن کارآئی رژیم در اختناق آفرینی، گرایش های گوناگون جنبش چپ نیز به فعالیت و دخالتگری بیشتری در جنبش کارگری پرداخته اند. این اوضاع نوین برخی از مسائل قدیمی را دوباره رو آورده و گرایشات بر سر جوانب گوناگون جنبش کارگری و سازمان یابی آن به جدل با یکدیگر برخاسته اند. از تبلیغات و هیاهو در مورد "کارگری بودن گروه خود" و "سوسیالیستی بودن گرایش خود" که بگذریم (چون فرسنگها از جدل علمی و با ارزش بدورند) مسائل همان مسائل قدیمی اند. مانند اینکه رابطه مبارزه اقتصادی کارگران با مبارزه سیاسی طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی و برقراری سوسیالیسم چیست؛ حزب سیاسی طبقه کارگر چه مشخصاتی باید داشته باشد و چه کسی می تواند بگوید نماینده سیاسی طبقه کارگر است و چه کسی نمی تواند این ادعا را بکند و غیره.

برای ورود به این بحث ما نظرات محسن حکیمی (یکی از اعضاء کانون نویسندگان و از فعالین کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری) را نقطه رجوع قرار می دهیم.

حکیمی تزهائی برای جنبش کارگری دارد که جوهرش این است: طبقه کارگر نیاز به یک تشکل دارد که نه سندیکا (یا تردیون) است و نه حزب کمونیست؛ هدف امروزی این تشکیلات سازمان دادن جنبش مطالباتی کارگران است و هدف نهائی اش کسب قدرت سیاسی و لغو نظام کارمزدی؛ دو آوار بر سر جنبش کارگری خراب شده که آقای حکیمی و "پیشروان جنبش کارگری" باید آن ها را کنار زده و این سازمان جدید را ایجاد کنند: آواری به نام گرایش سندیکالیستی و آواری به نام جنبش سوسیالیستی (یا به گفته ایشان "جنبش سکتاریستی").

آقای حکیمی برای به کرسی نشاندن تزهایش یکسری احکام صادر می کند که باید به آنها جواب داد. او می گوید سرمایه داری از طریق استبداد و سرکوب عریان مانع تشکل یابی کارگران علیه سرمایه گشته اما گره اصلی کسانی هستند که در لباس دفاع از منافع طبقه کارگر مانع این کار شده اند. این ها کیستند؟ وی جواب می دهد:

«... نگاهی به صحنه سیاسی ایران در هفتاد هشتاد سال اخیر نشان می دهد، که خود جریان های مدعی نمایندگی طبقه کارگر - از حزب کمونیست ایران در

زمان رضا شاه گرفته تا کنون - مانع متشکل شدن توده ی کارگران علیه سرمایه شده اند. این جریان ها از یک سو پیش روان کارگری را از توده کارگران جدا کرده و آنان را به صورت فرقه متشکل کرده اند... و از سوی دیگر کوشیده اند توده ی کارگران را در سندیکاها و اتحادیه های وابسته به خود که کاری به مبارزه سیاسی با نظام سرمایه داری نداشته اند، سازمان دهند. در این نوع رویکرد به جنبش کارگری، آن چه فراموش شده و می شود سازمان یابی جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر است. اکنون جنبش کارگری بین این دو گرایش سکتاریستی و سندیکالیستی که در واقع دو روی یک سکه اند و آب به آسیاب هم می ریزند گیر کرده و قدرت تحرک علیه سرمایه از آن سلب شده است. وظیفه فعالان و پیش روان جنبش کارگری این است که چه در عرصه نظری و چه در پهنه عمل این جنبش را از زیر این آوار دو سویه بیرون بکشند و زمینه را برای تشکل این جنبش علیه سرمایه فراهم کنند.» (۱)

حکیمی بازخوانی شگفت انگیزی از تاریخ جنبش کمونیستی ایران ارائه می کند. احکامی که صادر می کند از آنهم شگفت انگیزتر است.

جنبش کمونیستی ایران از زمان رضاشاه به این سو فقط در دوره هائی که استبداد و اختناق مطلق حاکم بود از جنبش خود انگیخته یا مطالباتی کارگران جدا افتاده است. در تاریخ معاصر ایران، اوج گیری جنبش مطالباتی یا خودانگیخته کارگران کمابیش مصادف با دوره هائی است که جنبش های اجتماعی دیگر نیز خیز برداشته اند و بحران سیاسی تمام جامعه و اقشار گوناگون را فراگرفته و ساختار امنیتی و اختناق رژیم استبدادی ضربه خورده است. در چنین دوره هائی پیوند کمونیستها و کارگران کیفیتا بیشتر شده است. مشخصا بعد از نابود شدن حزب کمونیست در دوره رضا شاه و با تشکیل حزب توده، در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ (سال کودتای آمریکائی) کمونیستها بیشتر از هر دوره ای و سراسری تر از هر دوره ای در سازمان یابی جنبش کارگری نقش داشته اند. هر چند حزب توده یک تشکیلات کمونیستی نبود و خود نیز چنین ادعائی نداشت، اما اغلب کمونیستهای ایران در آن متشکل بودند. بعلاوه، تشکلات کارگری تحت رهبری حزب توده کاملا در سیاست دخالت می کردند. منتها اغلب، سیاست همان سیاست رفرمیستی و بورژوائی حزب توده بود. یعنی مشکل در دخالت کردن یا نکردن این تشکلات کارگری در سیاست نبود، بلکه در ماهیت آن

سیاست بود.

بر خلاف احکام حکیمی در طول تاریخ جنبش کمونیستی ایران، رویکرد کمونیستها این نبود که کارگران پیش رو را از درون طبقه کارگر بیرون بکشند و "در خدمت به طبقات دیگر" به مبارزه سیاسی مشغول کنند. هر زمان هم بیرون کشیده اند برای این بود که مبارزه طبقاتی طبقه کارگر را در سطوح و وجوه دیگر سازمان دهند و گسترش بخشند. از قضا خط سندیکالیستی حزب توده ای همیشه کارگران پیش رو را به سازمان دادن همان جنبش خودبخودی کارگری می دوخت. اتفاقا در سال ۵۶ و ۵۷ رویکرد اصلی و غالب در میان سازمان های کمونیستی موسوم به خط ۳ رفتن روشنفکران کمونیست بدرون کارخانه ها و محله های کارگری برای بردن آگاهی کمونیستی به میان کارگران و کمک به سازمان دادن مبارزات مطالباتی اشان بوده است. حتا دانشجویان کمونیست خارج کشور که در ماههای قبل از انقلاب به داخل کشور بازگشتند (بسیاری از آنان هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران بودند)، گرایش اصلی شان رفتن بدرون کارخانجات بود. تقریبا تمام جنبش های اعتصابی قبل از سرنگونی شاه با کمک روشنفکران کمونیست که در کارخانه ها و محلات زحمتکشی کار و زیست می کردند برافراشته. در مورد مشخص اتحادیه کمونیستها نمونه بارز آن نقشی بود که اعضاء و هواداران آن در اعتصابات کارگری و کارمندی شرکت نفت و بردن سوسیالیسم علمی به میان کارگران بازی کردند. جالب اینجاست که بدلیل شکل گیری اتحادیه کمونیستهای ایران در خارج از کشور این روشنفکران اغلب از خارج به داخل و به میان کارگران می رفتند و در راه اهداف طبقه کارگر جان باختند. در راس تشکلات کارگری عظیم مانند سندیکای پروژه ای آبادان کمونیستهای مانند علی چهار محالی کائیدپور قرار داشتند. وی از کمونیستهای خارج از کشور بود که در اواخر دهه ۱۳۴۰ پس از سفر به کوبا و چین سوسیالیستی و اعتقاد یافتن به مانوئیسم به خوزستان بازگشت و بعنوان کارگر مشغول بکار شد تا بتواند در میان کارگران دست به فعالیت کمونیستی و سازمانگری کمونیستی بزند. وی قبل از اینکه به اتحادیه کمونیستها بپیوندد از اعضای سازمان انقلابی حزب توده بود. یکی از سازمانگران اعتصاب کوبنده و معروف کارگران کارخانجات ماشین سازی تبریز در سال ۱۳۵۷ پیروت محمدی (کاک اسماعیل

فرمانده نظامی سرداران در قیام آمل سال (۱۳۶۰) بود که بعنوان کارگر مشغول کار شد تا آگاهی کمونیستی را در میان کارگران اشاعه دهد.

این روند در مورد بقیه سازمان های موسوم به خط ۳ (مانند سازمان رزمندگان و پیکار و مبارزین و مبارزان راه آزادی طبقه کارگر) و رفقای چریکهای فدائی خلق نیز مشهود بود. تاثیرات و نفوذ این سازمان ها در سندیکاها و شوراهای کارگری مختلف در سراسر کشور (و البته برگزاری مراسم اول ماه مه ها!) مبین این رویکرد است، نه آن رویکردی که حکیمی با بازخوانی دلبخواهی تاریخ کمونیستهای ایران ارائه می دهد.

هنگامی که لزوم سازماندهی مبارزه طبقاتی در عالیترین شکلش (یعنی مبارزه مسلحانه انقلابی) پیش آمد بسیاری از کارگران پیشرو از کارخانه بیرون آمده و به کار سازماندهی مبارزه مسلحانه پرداختند. این روند در مورد سازمان دادن مبارزه مسلحانه سرداران در سال ۱۳۶۰ کاملاً مشهود بود. بسیاری از رزمندگان سرداران از کارگران جنوب و شمال و زحمتکشان کردستان بودند. زندگینامه های این جانباختگان را که قهرمانان طبقه کارگر ایران بودند بخوانید تا از آن درس و الهام بگیرید. (۲) بطور مثال منصور قماش از رهبران شورای کارخانه چوکا و از بنیانگذاران اتحادیه شوراهای کارگری گیلان بود. وی از رهبران اتحادیه های کمونیستهای ایران (سرداران) بود که نقش مهمی در بازسازی اتحادیه پس از ضربات مهلک سال های ۱۳۶۰ بازی کرد و بالاخره دستگیر و اعدام شد. در کردستان که شکل اصلی جنبش زحمتکشان مبارزه مسلحانه بود (یعنی عالیترین شکل مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و زحمتکشان) کارگران و کمونیستهای پیش رو باید در راس فرماندهی و سازمان دادن مبارزه قهرآمیز انقلابی قرار می گرفتند. پرولتاری و غیر پرولتاری بودن این مبارزات را از شکل مبارزه نمی توان استنباط کرد بلکه از خط مشی سیاسی غالب و از اهدافی که دنبال می کنند می توان نتیجه گرفت. حزب عدالت که بعداً حزب کمونیست ایران را ایجاد کرد، نه تنها کارگران پیش رو را از بقیه کارگران "جدا کرد" بلکه مسلحان نمود و برای شرکت در انقلاب اکتبر بلشویکیها گسیل داشت.

بنابراین وقتی آقای حکیمی حکم صادر می کند که حزب کمونیست ایران زمان رضاشاه نماینده سیاسی سرمایه بود، ما مجبوریم پرسیم : و شما نماینده سیاسی کدام طبقه هستید؟

آقای حکیمی همین احکام را به جنبش بین المللی کمونیستی از زمان مارکس و انگلس به این سو نیز تعمیم داده و ضمن در گیومه گذاشتن "سوسیالیسم" آنها می گوید:

« جنبش طبقه کارگر یک جنبش ضد سرمایه داری است که هدفش لغو کار مزدی است. یعنی این سوسیالیست ها نیستند که آن را ضد سرمایه داری می کنند بلکه جنبش بطور خودانگیخته ضد سرمایه داری است. آنچه سوسیالیست ها باید انجام دهند سازمان دادن همین جنبش است. سوسیالیست با انجام این کار کمک می کند که خصومت خودانگیخته با سرمایه داری،

خودآگاهانه شود. رویکرد جنبش "سوسیالیستی" عمومی از زمان انترناسیونال اول به بعد، در تضاد با این بوده است. "سوسیالیستها" که من ترجیح می دهم آنان را سکتاریست ها بخوانم، انگاشته اند که وظیفه اول آنان این است که کارگران را ضد سرمایه داری کنند و سپس به درون سازمان و حزب خودشان جذب کنند تا به آنان در کسب قدرت کمک کنند. بنابراین بجای سازمان دادن جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر، این سکتاریست ها پیش روان را از این جنبش بیرون کشیده اند و آنان را به فعالین سیاسی مجرد تبدیل کرده اند تا از طبقات غیر پرولتاری دفاع کنند و بدین وسیله جنبش را از فعالین و رهبران واقعی اش محروم کرده اند. در سوی دیگر سندیکالیست ها را داریم که از رویکرد فوق استفاده بسیار کرده اند زیرا با محدود کردن مبارزه طبقه کارگر به مبارزه اقتصادی در چارچوب قبول سرمایه داری و وانهادن مبارزه سیاسی به احزاب سیاسی، آنها سعی کرده اند و می کنند که جنبش طبقه کارگر را غیر سیاسی کنند. که این دقیقاً چیزی است که سرمایه داران می خواهند و آرزویش را دارند. نتیجه اینکه ... احزاب و سازمان های سیاسی مدعی نمایندگی طبقه کارگر، توده های کارگر را با خود ندارند. از سوی دیگر، طبقه کارگر یا متشکل نیست و یا در تردیون های رفرمیستی متشکل است... از مبارزه ضد سرمایه داری طبقه کارگر منظوم یک جنبش ضد سرمایه داری است و ورای گرایشات بورژوائی است که در عین مبارزه برای مطالبات روزمره کارگران تلاش می کند به هدف نهائی اش یعنی کسب قدرت سیاسی و لغو نظام کارمزدی به عنوان علت نهائی بردگی طبقه کارگر مدرن دست یابد.» (از سایت ریف رف و مصاحبه نشریه سوئدی با حکیمی در اوت ۲۰۰۴) (۳)

احکام آقای حکیمی در مورد جنبش کمونیستی بین المللی نیز همین اندازه غلط است. فعالیت مارکس و انگلس در میان کارگران شورشی و اتحادیه کارگری فعالیت آنان در عرصه عمل بود و در پهنه تئوری این بود که سوسیالیسم تخیلی را کنار زده و سوسیالیسم علمی را جانشین آن کردند و مبارزه واقعی کارگران علیه سرمایه داری را بنیان گذاری کردند و فرسنگها جلو راندند. بدون فعالیت های عملی و تئوریک مارکس و انگلس، چه قبل از انترناسیونال اول و چه پس از تاسیس آن، مبارزه کارگران هرگز از چارچوبه سرمایه داری و تلاش برای بهبود شرایط کار و زیست در همان چارچوب سرمایه داری فراتر نمی رفت. پس از آنها انقلابات سوسیالیستی در روسیه و چین بدون رهبری احزاب کمونیست این کشورها امکان پذیر نمی شد. در این انقلابات، احزاب کمونیست (با بقول شما احزاب "سکتاریست") نه فقط امضای چند هزار کارگر بلکه نیروی مسلح سازمان یافته صدها هزار کارگر و نیروی غیر مسلح سازمان یافته میلیون ها کارگر را داشتند و رهبری می کردند و میراث تکان دهنده ساختمان سوسیالیسم را برای ما برجای گذاشته اند که هر برگش هزاران درس و آموزه دارد که برای سرنگون کردن سرمایه داری حیاتی اند. و کمترین فایده شان آن است که طبقه کارگر را از ذهنیگرایی های فلسفی بی نیاز می کنند. البته آقای حکیمی آزاد است بازخوانی

خودش را از تاریخ داشته باشد چون بهر حال فضای ایده آلیستی پست مدرنیستی و پسا ساختارگرایی امروز بیشتر از ماتریالیسم تاریخی مارکس نفوذ دارد.

احکام حکیمی در مورد جنبش کمونیستی ایران و جنبش کمونیستی بین المللی در زمینه "سکتاریست" یا روی دیگر سندیکالیسم بودن احکامی بی پایه است و فقط مقدمه چینی های سکتاریستی و غیر علمی برای ایجاد یک سازمان چپ جدید است که می خواهد بر پایه نقش بازی کردن در سازمان دهی جنبش مطالباتی کارگران و ناآگاهی کارگران از تاریخ واقعی طبقه خود، خود را به ظهور برساند: یک سازمان چپ جدید که "برآمد کارگری" داشته باشد تا بتواند بگوید با بقیه فرق دارد و بقیه خود را از موشکافی در زمینه تئوری ها و عملکردش رها کند. اما واقعیت آن است که مضمون هر تشکیلاتی را خط سیاسی و ایدئولوژیکیش تعیین می کند. خط شامل تئوری ها و تاریخچه اعمال است.

بیش از ۱۵۰ سال است اکونومیستها تکرار می کنند: جنبش کارگری خودش سوسیالیستی است!

آقای حکیمی در همان مصاحبه می گوید:

«جنبش طبقه کارگر یک جنبش ضد سرمایه داری است که هدفش لغو کار مزدی است. یعنی این سوسیالیست ها نیستند که آن را ضد سرمایه داری می کنند بلکه جنبش بطور خودانگیخته ضد سرمایه داری است. آنچه سوسیالیست ها باید انجام دهند سازمان دادن همین جنبش است. سوسیالیست با انجام این کار کمک می کند که خصومت خودانگیخته با سرمایه داری، خودآگاهانه شود.»

این یک نظریه کهنه در مورد جنبش اقتصادی و سیاسی کارگری است که در جنبش کمونیستی به آن اکونومیسم یا با اشاره به تجربه انقلاب بلشویکی روسیه به آن منشویسم هم می گویند.

اولاً، جنبش خودانگیخته طبقه کارگر یک جنبش لغو کارمزدی نیست. بلکه باید بشود. این است خط تمایز میان خط سندیکالیستی - رفرمیستی در جنبش طبقه کارگر با خط پرولتاری - انقلابی. اینکه باید بشود یا اینکه هست، زمین تا آسمان فرق دارد. جنبشی که هدفش واقعا (و نه برای ژست چپ گرفتن) لغو کارمزدی است باید یک خط مشی روشن برای خلع ید سیاسی و اقتصادی طبقه سرمایه دار داشته باشد. این خلع ید بطور مسالمت آمیز امکان ندارد. بنابراین جنبش طبقه کارگر برای لغو کارمزدی لاجرم باید یک مبارزه سیاسی و نظامی سازمان یافته را برای کسب قدرت سیاسی پیش ببرد. تاریخاً، حل این مسئله است که ضرورت تشکیل احزاب کمونیست را بوجود آورد. طبقه کارگر بدون داشتن حزب کمونیست هرگز نمی تواند مبارزه طبقاتی را در عالیترین شکل خود سازمان داده و به فرجام برساند. با هیچ طریقی نمی توان به رسالت تاریخی طبقه کارگر وفادار ماند و ضرورت مبارزه سیاسی و نظامی و ضرورت ایجاد حزب کمونیست را نفی

کرد.

ثانیا، صرف بلند کردن شعار لغو کارمزدی، یک جنبش خودانگیخته کارگری را تبدیل به یک جنبش سوسیالیستی نمی کند. بسیاری از شورش های کارگری در طول ۲۰۰ سال گذشته شعارهای سوسیالیستی بلند کردند اما ماهیت سوسیالیستی نداشتند. توجه کنید که ما از سوسیالیسم علمی مارکس صحبت می کنیم و نه سوسیالیسم تخیلی آون و پرودون و غیره. (و همین سوسیالیسم علمی مارکس است که آقای حکیمی در داخل گیومه می گذارد.) شورش کارگران لیون در فرانسه در سال ۱۸۳۶ شعار "جمهوری سوسیالیستی" را حمل می کرد اما یک جنبش سوسیالیستی نبود. در آن دوران در تمام جنبش کارگری هنوز درکهای سوسیالیسم تخیلی رایج بود. (از همان نوع که امروزه در میان برخی از فعالین جنبش کارگری رایج است و شعارهای کنترل تولید و توزیع کارخانجات در چارچوب سرمایه داری این گرایش را نمایندگی می کند). تشکیلاتی که خواست لغو کارمزدی را پیش کشد اما نکود که قبل از آن و برای آن طبقه کارگر باید قدرت سیاسی را کسب کند، در بهترین حالت مانند جنبش های سوسیالیسم تخیلی اوایل قرن ۱۹ و قبل از مارکسیسم می شود. مارکس و انگلس مبارزات زیادی علیه گرایش راست درون جنبش کارگری کردند. این گرایش راست تلاش می کرد جنبش کارگران را غیر سیاسی، غیر انقلابی و محدود به چارچوب سرمایه داری نگاه دارد. در جدل سیاسی با اینان مارکس و انگلس گفتند: طبقه کارگر بجای شعار "مزد عادلانه در مقابل کار عادلانه" باید بنویسد: لغو کارمزدی. و تاکید کردند هیچ حقی بالاتر از حق حاکمیت نیست و در برنامه "مانیفست کمونیست" نوشتند که فوری ترین وظیفه طبقه کارگر کسب قدرت سیاسی است. بنابراین، اگر شعار لغو کارمزدی در چارچوب شعار سرنگونی دولت و کسب قدرت سیاسی طرح نشود حتما معنای عقب مانده ای بخود می گیرد: معنایش بازگشت به دوران ماقبل سرمایه داری که هنوز نیروی کار تبدیل به کالا نشده بود است.

ثانیا، مبارزه خود انگیخته کارگران، ضد سرمایه داری هست اما مبارزه ای در چارچوب نظام سرمایه داری است. اعلام این واقعیت به معنای تن دادن به آن نیست. بلکه یادآوری یک وظیفه کنکرت برای کمونیست هاست. بدون دخالت آگاهانه کمونیستها، طبقه کارگر از مبارزات خودانگیخته به مبارزات خودآگاهانه (که فقط می تواند به معنای مبارزه سیاسی برای سرنگون کردن دولت و کسب قدرت سیاسی باشد) تبدیل گردد. برخی ها فکر می کنند که اگر همان مبارزه اقتصادی صنفی روزمره بهتر سازمان یابد و علیه حکومت به صحنه بیاید، در ادامه تبدیل به یک حرکت انقلابی برای ریشه کن کردن نظام سرمایه داری می شود. این واقعیت ندارد و تجربه این را ثابت کرده است که واقعیت ندارد. خط لنین که در اثر بی نظیر "چه باید کرد" فشرده شده است کماکان درست است. کمونیستها

برخاستن مبارزات صنفی کارگران را ضروری می دانند. اما از سوی دیگر می دانند که این مبارزات بخودی خود به آگاهی سوسیالیستی (سوسیالیسم علمی و نه تخیلی) نمی انجامد و تبدیل به یک جنبش انقلابی برای خلع ید سیاسی و اقتصادی طبقه سرمایه دار نمی شوند. این مبارزات حتا می توانند تبدیل به شورش ها و طغیان های قدرتمند شوند. مانند مبارزات توده ای که باعث سرنگون شدن رژیم شاه شدند. اما هرگز بطور اتوماتیک محصولشان حکومت کارگری یا سوسیالیسم نیست. کمااینکه دیدیم در سال ۵۷ هم نبود. در جریان انقلاب اکتبر روسیه هم اگر حزب بلشویک نبود، هرگز انقلاب سوسیالیستی نمی شد. کمااینکه قبل از دخالت حزب بلشویک، اکثر شوراهای کارگری و دهقانی تحت نفوذ جریانات منشویکی و سوسیال رولوسیونرها (اس ارها) بودند.

بدون قدرت سیاسی همه چیز توهم است. با این وجود این مسئله در ۹۸ درصد جدلها و مباحث کسانی که خود را "فعالین کارگری" می خوانند، غایب است. این رفرمیسم محض است که گفته شود "مبارزه کارگر ذاتا ضد سرمایه داری است" بدون آنکه تصریح شود که سلطه طبقاتی طبقه سرمایه دار عمدتا از طریق دولتش و به قوه قهر صورت می گیرد. سرمایه داری اهرمهای گوناگونی برای اعمال دیکتاتوری بورژوازی بر طبقه کارگر و دیگر زحمتکشانش دارد اما در میان آنها یکی اهرم اصلی و عمده است و آنهم دولت دیکتاتوری طبقاتی است. وظیفه مرکزی طبقه کارگر سرنگون کردن این دولت از طریق قهر (یعنی طبقه کارگر مسلح در مقابل طبقه سرمایه دار مسلح) است. این رفرمیسم محض است که از "هدف نهائی کسب قدرت سیاسی" سخن رانده شود بدون اینکه گفته شود ابزار و روش طبقه کارگر برای گرفتن قدرت سیاسی چیست؟

آقای حکیمی در همان مصاحبه در باره مشخصات تشکل طبقاتی کارگران نوشته است: "در عین عزیمت از خواست های رفاهی و روزمره کارگران، برای الغای سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم مبارزه کند و در منشور سیاسی خود (و نه در "برنامه" ایدئولوژیک از نوعی که تا کنون "احزاب" مدعی نمایندگی طبقه کارگر اعلام کرده اند) به صراحت این را به عنوان هدف نهائی خود اعلام کند..."

هر تشکیلاتی که استقرار سوسیالیسم را در منشور خود اعلام کند باید بگوید راه کسب قدرت سیاسی اش چیست و چگونه آگاهانه برای آن تدارک می بیند؛ برنامه اقتصادی اش برای پیاده کردن آن در فرادای کسب قدرت سیاسی چیست؛ اقتصاد و سیاست و فرهنگ جامعه را چگونه اداره خواهد کرد؛ در شرایطی که جهان سوسیالیستی نیست، روابط این کشور سوسیالیستی با جهان چگونه پیش خواهد رفت. این تشکل باید جمعبندی های خود را از تجربه سوسیالیسم در شوروی و چین با صراحت پیش بگذارد تا عیار

سوسیالیسم آن بدست آید. زیرا بدون جمعبندی از تجربه کسب قدرت توسط پرولتاریا از طریق کمون پاریس، انقلاب اکتبر روسیه و انقلاب سوسیالیستی و انقلاب فرهنگی چین، امروز کسی نمی تواند درک روشنی از سوسیالیسم بدهد. کلمه سوسیالیسم توسط کسان زیادی استفاده می شود و خیلی ها مدعی آنند. آنچه که خط فاصل میان این سوسیالیسم ها را روشن می کند جمعبندی ها از این پراتیکهای انقلابی عظیم و تکامل دادن آنهاست. همانطور که امروز نمی توان با حذف اینشتین و فیزیک ذرات صحبت از علم فیزیک و تکامل آن کرد، بدون استوار کردن خود روی تجارب انقلابات سوسیالیستی تا کنونی (مشخصا کمون و شوروی و چین) نمی توان از سوسیالیسم و استقرار دوباره آن در نقاط مختلف جهان سخن گفت. با حذف این تجارب هیچ کارگری نمی تواند به آگاهی سوسیالیستی دست یابد و "سوسیالیستهای" امروزی اغلب در حال حذف این تجارب و دفن آن ها هستند. اینها بزرگترین خادمان طبقه سرمایه دار در ایران و جهان هستند. آقای حکیمی همانجا می گوید: "تشکل طبقاتی کارگران" که مورد نظر ایشان است باید «تشکیلاتی سیاسی باشد و نه ایدئولوژیک؛ یعنی کارگران را نه حول این یا آن ایدئولوژی و عقیده بلکه حول یک منشور سیاسی ضد سرمایه داری متحد کند؛ ...»

"ایدئولوژیک نباشد" یعنی چه؟ یعنی اینکه نباید بگوید ایدئولوژی طبقه کارگر چیست؟ یا اینکه آقای حکیمی فکر می کند طبقه کارگر ایدئولوژی ندارد؟ آیا می توانید یک تشکل طبقاتی سرمایه داری را نشان دهید که بحول ایدئولوژی تقدس مالکیت خصوصی سازمان نیافته باشد؟ در شرایطی که بورژوازی با هزاران طریق ایدئولوژی خود را در میان کارگران و زحمتکشانش اشاعه می دهد معنای این حرف چیست؟ ما در عصری بسر می بریم که مبارزه میان دو طبقه کارگر و سرمایه دار در همه عرصه های زندگی بشر جریان دارد. این دو طبقه بر سر هر مسئله ای از ماهیت بشر گرفته تا ماهیت و محتوای آزادی در تقابل صد و هشتاد درجه با یکدیگر قرار دارند. ایدئولوژی هایشان دو جهان کاملا متفاوت را نمایندگی می کند. طبقه کارگر بدون داشتن ایدئولوژی (بدون داشتن جهان بینی و ارزشها و افکار کاملا متفاوت از بورژوازی) نمی تواند با بورژوازی مبارزه کند.

کارگران آگاه نباید هرگز فراموش کنند که نگهبانان مالکیت خصوصی و کارمزدی، هم مسلحند و هم ایدئولوژی دارند. ■

۱- مصاحبه با محسن حکیمی - رجوع کنید به دفتر ۱۵ از نشریه اینترنتی نگاه.

۲- برای آشنائی با زندگی این رفقا به سایت سرداران قسمت زندگینامه جانباختگان مراجعه کنید.

۳- از سایت ریف رف و مصاحبه نشریه سوئدی با حکیمی در اوت ۲۰۰۴)

Rif-raf.se

Motarbetaren no.4 August 2004

یک سیرک واقعی!

انتخابات ریاست جمهوری اسلامی

ادامه مقاله از صفحه ۱

..... آنطرفتر لاریجانی ایستاده که سالها مسئول دستگاه تبلیغات فاشیستی رژیم بوده اما حالا خواب نما شده و یکشنبه به این اعتقاد رسیده که ایدئولوژی معیار مدیریت خوب نیست. اما خطابه کروی را گوش کنید که لخت و عور وسط گود ایستاده و به مردم می گوید من تا آخرش هستم و کوتاه نمی آیم. مردم از این خطابه جدی به ویژه وعده ۵۰ هزار تومان ماهانه برای هر جوان ایرانی روده بر شده اند. ژنرال قالیباف را ببینید که مسلسلش را پشت کت و شلوار خارجی شیک پنهان کرده و به مردم می گوید که از همان اولش هم مخالف سرکوب دانشجویان بوده است. معین را ببینید که از تماشاگران درخواست می کند به نمایش او نگاه کنند چون با بقیه فرق دارد. اما مردم نمایش بی سرانجام او را با شرکت بازیگر خالی بند دیگری قبلا دیده اند. توکلی را ببینید که از یک گوشه صحنه وارد می شود و می گوید من در نمایش قبلی مخالف اقتصاد دولتی بودم و طرفدار اقتصاد آزاد. بعد بالاس می زند و ادامه می دهد که حالا طرفدار اقتصاد دولتی هستم و مخالف اقتصاد آزاد. و در همین حالت از گوشه دیگر صحنه خارج می شود. آقای شهردار تروریست را نگاه کنید که ظاهرا شعبده بازیهایش را فراموش کرده و بی سر و صدا مانده است. محسن رضایی را ببینید که می گوید حتی کابینه اش را هم تشکیل داده است اما هیچکس به جوکهایش نمی خندد. و از بیرون چادر صدای ابراهیم یزدی هم به گوش می رسد که همچنان خواهان استخدام در این سیرک و اجرای برنامه است.

تناقض و درماندگی! این نخ تسبیچی است که گفتار و ژست های همه نامزدها را به هم مرتبط می کند. آقایان از تجربه خاتمی و فریبکاری دوم خرداد و بی اعتمادی گسترده مردم جمع بندی کرده اند که اینبار نباید سطح توقع جامعه را بیخود بالا برد! بنابراین همه شان مجبورند یک مشت حرفهای کلی بزنند و تاکید کنند که اگر سر کار بیایند این یا آن مشکل را در حد امکان کمتر می کنند نه اینکه آن را از بین ببرند! نتیجه بازی مسخره انتخاباتی این شده که در کلی گویی و هیچ نگویی همه نامزدها عین هم شده اند و این بازار سرد انتخابات را بی مزه تر از همیشه کرده است. تناقضی که بیخ خر آقایان را گرفته اینست که از یک طرف می گویند مردم با سیاست کار ندارند و مشکلاتشان سیاسی نیست و فقر دغدغه رفاهی و اقتصادی دارند. اما از طرف دیگر جرات نمی کنند حرف از تحقق ابتدایی ترین خواسته های اقتصادی مردم و رفع معضلاتشان بعد از انتخابات بزنند! واضح است که اکثریت مردم دیگر علاف این حرفها

نمی شوند. حرف کوچه و خیابان اینست که دعوی نامزدها بر سر نحوه سامان دهی اقتصاد و برنامه های رفاهی و آموزشی و طرح های آتی گسترش تکنولوژیک کشور نیست. دعویایی اگر باشد بر سر اینست که کدام مهره ها و کدام بخشهای این دولت مرتجع بهتر می تواند مناسبات با قدرتهای امپریالیستی را تنظیم و محکم کند و گلیم کل نظام اسلامی را بهتر از آب بیرون بکشد.

همانطور که گفتیم دوره نهم انتخابات ریاست جمهوری اسلامی دوره «ترین» هاست. تبلیغات در این دوره نیز بی سابقه ترین است. بدون اغراق تبلیغات رسانه های گروهی جمهوری اسلامی برای گرم کردن تنور انتخابات هیچگاه چنین پر دامنه و شبانه روزی نبوده است. اینها دیگر هر ترفندی که از ستادهای انتخاباتی و رسانه ها در آمریکا و اروپا دیده اند را کپی می زنند. مخلوط کپی برداری از عوامفریبیهای امپریالیستی با تبلیغات چماقی و خرافی جمهوری اسلامی معجون تهوع آوری درست کرده است. در آغاز کار صدا و سیما قول داد که مناظره نامزدها را به سبک آمریکا برگزار خواهد کرد. در حضور خبرنگاران و تماشاگران. دکور صحنه را هم می خواستند مثل آمریکایی ها بچینند. اما حتی جرات این صحنه سازی را هم نداشتند. به جایش لحن اخبار و گزارشات را انتقادی کرده و سعی می کنند در بین نامزدهای انتخاباتی رعایت بیطرفی را بکنند. مثلا همه شان را بخاطر وعده و وعیدهای مسخره ای که می دهند به یک اندازه دست می اندازند! و البته همزمان از مردم می خواهند که در چنین انتخابات سرنوشت سازی با چنین مهره های دلفکی شرکت کنند. برنامه های تلویزیون مربوط به هر رده سنی که باشد مستقیم یا غیر مستقیم پای انتخابات را وسط می کشد. این روزها ورزشکاران و بازیگران جویای نام را به مصاحبه دعوت می کنند و سر بزنگاه از آنان می خواهند که در مورد انتخابات ریاست جمهوری و ضرورت شرکت در آن به اصطلاح نظر خودشان را بدهند! و این بخت برگشته ها مجبورند جلوی دوربین نقش بازی کنند و عین همان جملات و نظراتی که هزاران بار در روز از زبان مقامات رژیم اسلامی می شنویم را تکرار کنند. صدا و سیما به سراغ نوجوانان دبیرستانی می رود و با آنان طوری در مورد هیجان و لذت «رای اول» صحبت می کند که انگار صحبت از اولین تجربه جنسی است. برای دختران دانش آموز هم «جشن تکلیف سیاسی» جور کرده اند. شبیه همان جشن تکلیفی که در مدارس جمهوری اسلامی به تقلید از دین یهود برای دختران نه ساله می گیرند و به آنان اعلام می کنند که دیگر باید حجاب را رعایت کنید و برای ایفای نقش کنیز و برده جنسی مرد آماده شوید. وقت آن رسیده که طبق سنت اسلامی مورد

تجاوز قرار گیرید. پیام «جشن تکلیف سیاسی» برای دختران نوجوان هم مشابه همین است: آماده شوید تا مورد تجاوز سیاسی رژیم اسلامی قرار بگیری. آماده شوید تا با شرکت در انتخابات، بردگی خود را تضمین کنید.

حساس ترین. این هم یکی دیگر از «ترین» های این انتخابات است. خامنه ای و جنتی و یونسی و موسوی لاری همه از حساس ترین انتخابات دوران حیات جمهوری اسلامی حرف می زنند. اکثر اینان مساله حساسیت را به اوضاع منطقه و فشارهای بین المللی بر رژیم اسلامی ربط می دهند. جوهر تبلیغات هماهنگ مقامات و نهادهای رژیم اینست که با یک «مشارکت حداکثری» در انتخابات می توان اربابان غربی را قانع کرد که جمهوری اسلامی بی ثبات و متزلزل نیست و کماکان می تواند نوکر مناسبی برای امپریالیستها در منطقه بحرانی خاورمیانه باشد. با این حساب تصمیم رژیم روشن است. اینان پیشاپیش شرکت بیسابقه مردم در این انتخابات برگزار نشده را اعلام کرده اند! اما مساله به این سادگی حل نمی شود. مشکل اصلی عدم مشروعیت این رژیم تبهکار در جای جای جامعه ایران است. مشکل اصلی نفرتی است که کوچه و خیابان را انباشته است و میلیونها مردمی که به حق نظام ستم و استثمار اسلامی و مقامات و مزدورانش را باعث رنج و فلاکت و بردگی و بی آیندگی خود می دانند. این واقعیت را خامنه ای در سفر اخیرش به استان کرمان ناخواسته به زبان آورد آنجا که گفت: حساسیت اوضاع ایران به خاطر فشارهای بین المللی نیست بلکه این علت است که دستاوردها و نعماتی که تحت نظام اسلامی حاصل شده برای مردم ملموس نیست!!! بی پایه بودن این نظام منفور را خود حکومتی ها می دانند. قدرتهای امپریالیستی که خواهان تامین و تضمین منافع حداکثری شان در ایران هستند هم این را می دانند. توده های مردم هم می دانند. این وضع چقدر می تواند دوام داشته باشد. مردم رای خود را در خیابان و با ابزار مبارزه و مقاومت مستقیم خود داده اند. مردم این رای را در خیزش اهواز داده اند که امروز پس لرزه هایش هم رژیم را به وحشت انداخته است. اگر می خواهید میزان ترس جمهوری اسلامی را بفهمید همین بس که مسابقات فوتبال در اهواز را معلق کردند چون از هرگونه تجمع مردم هراس دارند. مردم رای خود را از زبان کارگران حق طلب در مراسم اول ماه مه (روز جهانی کارگر) امسال دادند که رفسنجانی را مجبور به لغو سخنرانی در حضور خود کردند. مردم رای خود را در مبارزات روزمره و مستمر خود در تجمعات کارگران و دانشجویان و معلمان و پرستاران و دهقانان در محیط کار و در مقابل ادارات دولتی می دهند.

با وجود این واقعیات چرا دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی اینچنین لجام گسیخته بر طبل انتخابات می کوبد؟ آیا این فقط آب در هاون کوبیدن است؟ نه. از تاثیر تبلیغات نباید غافل بود. رسانه های گروهی کماکان سلاح موثر رژیم محسوب می شوند. این رسانه ها برای پا گذاشتن

پایکوبی برای

رئیس جمهور شدن جلال طالبانی!

جعفری که عضو حزب الدعوة است داده شده است که وابسته به سران جمهوری اسلامی بوده است. در واقع در عراق، جمهوری اسلامی بطور اعم و باند رفسنجانی بطور اخص نقش زیادی در ایجاد مصالحه میان آمریکا و مرتجعین شیعه و میان احزاب کرد و شیعه بازی کرده است. بنابراین به یک معنا این حکومت جدید مورد تأیید و علاقه واقعی جمهوری اسلامی هم هست. جلال طالبانی خدمت زیادی به سپاه پاسداران و اطلاعات جمهوری اسلامی کرده است. مشخصاً پس از سال ۱۹۹۰ که حکومت کردی در کردستان عراق بر پا شد، با اجازه وی سپاه پاسداران در خاک کردستان عراق علیه حزب دموکرات و کومله عملیات می کرد. دستاورد این آقای رئیس جمهور برای مردم کردستان عراق هیچ نخواهد بود و بسیاری از توده های کرد عراق نیز این را می دانند. حداقل ۱۳-۱۴ سال است که حکومت کردی را تجربه کرده اند و گردن کلفت شدن اقلیتی کوچک و فقیر و محروم ماندن اکثریت عظیم را به چشم دیده اند.

انتخاب طالبانی هیچ حقی از حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی اکثریت مردم کردستان را به آنان نمی دهد. فقط یک کرد را در رژیم شریک می کند که از درون قتل عام و غارت مردم عراق متولد شده است. بیائید از منظر منافع اکثریت کارگران و دهقانان کردستان نگاه کنیم: آیا به نفع کارگران و دهقانان کردستان است که به تحکیم حکومت طبقات مرتجع در عراق و کردستان و تحکیم آمریکا در خاورمیانه خدمت کنند؟ آیا به نفع آنان است که در کنار حکومت جدید عراق و آمریکا قرار گرفته و مردم عرب را سرکوب کنند فقط به خاطر آنکه دو حزب اتحادیه میهنی و دموکرات به جاهای بالا برسند؟ خیر و یک میلیون بار خیر! بیایید فرض کنیم ریاست جمهوری جلال طالبانی مثل صدام دائمی باشد. آیا حکومت او میتواند تاثیری در زندگی کارگران، زحمتکشان، زنان و اکثریت جامعه کردستان داشته باشد؟ مگر وجود یک دولت ارتجاعی فارس و ترک در وضعیت کارگران و دهقانان فارس و ترک تغییری داده است؟ آیا منافع کارگران و دهقانان کرد به منافع کارگران و دهقانان عرب نزدیکتر است یا به منافع طبقه فئودال کمپرادور کردستان؟ اینها سوالات واقعی است و بر سر اینها باید یک قطب بندی جدید در صحنه سیاسی کردستان عراق صورت گیرد. آیا در کردستان عراق کسانی پیدا نمی شوند که آرزوی نظام اجتماعی دیگری غیر از آنچه توسط جلال طالبانی و بارزانی و موساد و سازمان سیا پیشنهاد می شود، داشته باشند؟ آیا کسانی پیدا

جلال طالبانی به پست ریاست جمهوری عراق برگزیده شد. این انتخاب در میان بسیاری از مردم کردستان ایران شادی و شغف برانگیخت. چرا؟ شادی و شغف طبقات سرمایه دار و ملاکین و سران طایفه های مختلف کردستان قابل فهم است چون نمایندگان این طبقات در کردستان عراق به جایی رسیدند و افتخار نشستن بر سر میز امپریالیستهای غربی و طبقات مرتجع عرب را یافتند. در انتخاب شدن طالبانی مرتجعین جمهوری اسلامی نیز شادی کردند. مثلاً محسن رضائی برایش پیام فرستاد و بدستور دولت، ملای شهر پاوه، سخنان نماز جمعه را به مدح و ثنای جلال طالبانی اختصاص داد و از جلال طالبانی و مسعود بارزانی بعنوان «چهره های سیاسی زمانه شناس و عاقل» یاد کرد. افراد کرد وابسته به رژیم (مانند اعضای باند رفسنجانی و حزب مشارکت اسلامی و نمایندگان مجلس جمهوری اسلامی و امام جمعه های مرتجع) نیز نقل و نبات پخش کردند.

عده ای از توده های محروم و تحت استثمار کردستان نیز از سر ناآگاهی و در عکس العمل به ۲۶ سال ستمگری جمهوری اسلامی و بطور کل ستم ملی صد ساله حکومتهای پهلوی و خمینی در ایران، بخاطر رئیس جمهور شدن طالبانی، پایکوبی کردند. اما مردم باید به ورای «عکس العمل» رفته و آگاهانه این واقعه را تحلیل کنند.

رئیس جمهور شدن طالبانی نتیجه یک زد و بند و معامله قدرت بین مرتجعین مذهبی و غیر مذهبی شیعه و مرتجعین کردستان عراق بود. البته زد و بند و معامله ای که در آن حرف آخر را آمریکا می زد. مقام ریاست جمهوری در حکومت دست نشانده عراق اصلاً اهمیتی ندارد. اما شرکت جلال طالبانی بعنوان رئیس جمهور برای تحکیم و تثبیت این حکومت دست نشانده اهمیت زیاد دارد. یعنی خدمت جلال طالبانی اساساً خدمتی به تثبیت این حکومت ارتجاعی و قدرت آمریکاست و نه خدمت به کردها که به حقوق خود دست یابند. همه کسانی که ساده نگر نیستند و از اوضاع خیر دارند، این واقعیت را می دانند. جلال طالبانی در گذشته نیز در دستگاه صدام حسین به مقام های سیاسی رسیده بود. سران مذهبی و عشیره ای کرد همواره آماده بوده اند که در دستگاه رضاشاه و محمدرضا شاه و خمینی، در دم و دستگاه نظامیان فاشیست ترکیه و در رژیم بعث عراق خوش خدمتی کنند و به نان و نوائی برسند. در این حکومت هم همینطور است. مقام نخست وزیری که در واقع همه کاره است به مرتجع دیگری بنام

در دام انتخابات فکر و انگیزه و استدلال می سازند و بر بخشهای متزلزل و آماده فریب خوردن در جامعه تاثیر می گذارند. آنان را به تغییر و اصلاح شرایط امیدوار می کنند و منطق انتخاب از بین «بد و بدتر» را در ذهنشان زنده می کنند. اتفاقاً همین بخشهای جامعه بیش از همه مستعد هستند که بعدها به دنبال طرح احتمالی قدرتهای بزرگ و مجامع بین المللی برای انجام تغییرات سیاسی در ایران سینه بزنند. چون اینها به قدرت توده های مردم برای تغییر شرایط و تعیین سرنوشت خود باور ندارند و تنها نقش و امکان خود را انتخاب از بین قدرتهای ضد مردمی موجود در سطح جامعه و یا در سطح بین المللی جستجو می کنند. جمهوری اسلامی روی مشارکت این بخش از جامعه در نمایش انتخابات حساب باز کرده است. این بخش با ابراز تمایل خود به رفتن پای صندوق های رای نقش معینی در دل سرد کردن و بی روحیه کردن بخشهایی از مردم که تصمیم به تحریم انتخابات گرفته اند بازی می کند. خیلی از کسانی که حتی حاضر نیستند در صندوق های رای جمهوری اسلامی تف هم بیندازند به خود می گویند چه فایده؟ غیر از مزدوران رژیم و خودشانها باالآخره یک مشت احمق هم هستند که به حوزه های رای گیری می روند و تحریم را کمرنگ می کنند. این یک چالش واقعی است.

شعار تحریم انتخابات با وجود اینکه بیان خواست سیاسی ده ها میلیون نفر در جامعه است و ضرورت و اهمیت بسیاری که دارد به تنهایی و به خودی خود نمی تواند بازی انتخابات رژیم را بر هم بزند و به شکست بکشاند. شعار تحریم انتخابات تنها زمانی موثر است و جنبه عملی به خود می گیرد که با مجموعه ای از مقاومتها و مبارزات مستقیم سیاسی از جانب قشرها و طبقات مختلف مردم همراه شود. بدون مبارزه علیه قدرت سیاسی حاکم و علیه تبعیضات و اجحافات و بیعدالتی ها و ستمگری های گوناگون علیه کارگران و زحمتکشان شهر و روستا، علیه زنان و جوانان، علیه ملل و خلقهای ستمدیده، نمی شود انتظار داشت که تحریم انتخابات شق القمر بکند. تحریم برای اینکه تاثیرگذار باشد باید در تجمعات خیابانی فریاد شود. باید بر دیوارهای کارخانه و دانشگاه و مدرسه نقش بزند. باید وبلاگ ها و سایت ها و اتاق های چت را پر کند. باید همراه شعارهایی باشد که بیان اتحاد و همبستگی مبارزاتی بخشهای مختلف جامعه با یکدیگر است. باید روح خواست اساسی توده های مردم یعنی سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در این شعار جاری شده باشد. تنها با این قدرتمندی مبارزاتی است که حتی می توان بخشهای متزلزلی که بیهوده دل در گرو «جناب های خوب» در بین قدرتهای داخلی و خارجی دارند را از میانه راه برگرداند و با اکثریت مردم همراه کرد و حتی فرصت طلبانی که به امید گرفتن امتیازات واهی می خواهند وارد بازی دشمنان مردم شوند را به فکر انداخت و از ادامه این بیراهه باز داشت. این سیرک فریبکارانه را اینچنین می توان بر هم زد و بر سر سردمدارانش خراب کرد. ■

منتخب از منافع آمریکا تخطی نخواهند کرد. یکی از شروط قانون انتقال این است که حکومت باید بوسیله دو سوم آراء مجلس انتخاب شود. این قانون همچنین یک اکثریت سه چهارمی را برای تغییر هر بند قانون الزام آور میسازد، بقسمی که خللی بر اعمال اراده آمریکا در شرایط ویژه وارد نشود و دست احزاب کردی که علنی ترین موافقین اشغال عراق هستند هنگام زد و بند با شیعه ها که پیروزی شان حتمی بود، تقویت شود. بالاخره پس از مجادلات طولانی و نفرت انگیز احزاب بر سر تقسیم غنائم به توافق رسیدند. هیچ توجهی به آمال مردم نشد. تمام توافقات پشت پرده انجام شد و حتی نشست های عمومی مجلس بر روی تماشگران و مطبوعات بسته بود.

جالب اینجاست که رهبران مجلس و حکومت جدید بترتیب عکس انتخاب شدند یعنی نخست آنکس که اهمیت کمتری دارد انتخاب شد. تصمیم گرفته بودند برای ریاست مجلس یک نفر سنی را انتخاب کنند که قرعه به نام حجیم الحسنی افتاد. حسنی عضو حزب سنی اسلامی عراق است که دست بر قضا بیشتر عمرش را در آمریکا گذرانده است. وقتی این حزب در اعتراض به حمله نظامی به فلوچه خود را از دولت موقت ایاد علاوی کنار کشید، حسنی بجای ترک شغلش بعنوان وزیر صنایع، از حزبش استعفاء کرد. حسنی قدرتی ندارد، نوکر یک نوکر است. مافوق او جلال طالبانی رئیس اتحادیه میهنی کردستان (ام ک)، که خود را بطور دربست به آمریکا فروخته بعنوان رئیس جمهور انتخاب شد.

وزیر خارجه ترکیه عبدالله گول شغل جدید را به طالبانی تبریک گفته، او را "یکی از سیاستمداران عراق که ترکیه بزرگترین اهمیت را برایش قائل است" نامید. وقتی نماینده رژیم می که مدتهاست دشمن قسم خورده خلق کرد است از یک سیاستمدار کرد تعریف و تمجید می کند، باید بفکرافتاد. پیام عبدالله گول تاکید داشت که طالبانی نسبت به "تمامیت عراق" تعهد دارد و نه به حق تعیین سرنوشت (حق انتخاب خود مختاری یا استقلال) که مورد علاقه اکثریت عظیم مردم کرد در عراق است. رژیم تحت سلطه ترکیه که پایگاه نظامی آمریکا است شدیداً از خودمختاری کردستان عراق و تاثیر آن بر اهالی کرد در خود ترکیه هراس دارد. طالبانی مورد پسند رژیم جمهوری اسلامی ایران که با آن دوستی دیر پائی دارد، نیز میباشد.

طبق گزارشات معامله ای نیز با مسعود بارزانی رهبر حزب دموکرات کردستان عراق شده است. قرار است در ازای حمایت از ریاست جمهوری طالبانی اداره کردستان عراق به وی واگذار شود.

قرار است مرد قدرتمند دولت جدید نخست وزیر شیعه آن یعنی ابراهیم الجعفری باشد. با این حال وقتی طالبانی در مراسمی می خواست

مختلف از ایدئولوژیهای طبقات استثمارگرند و فقط به آن طبقات خدمت می کنند. این توده ها که برای رها شدن از وضع موجود بهر دری می زند به کمونیسم نیاز دارند. زیرا فقط کمونیسم با زتاب عمیق ترین منافع حال و آینده توده های محروم همه کشورهای جهان و همه ملتهاست. کمونیسم از سر تا پا با ایمان و خرافه هزاران ساله و با ایدئولوژی تنگ نظرانه ناسیونالیستی تفاوت دارد. فعالین کمونیست باید با شجاعت و بی باکی و با کار سخت آن را به میان توده ها ببرند تا آنان ببینند که خورشیدشان کجاست. این کار بخش مهمی از جنگ طبقاتی است. این فعالیت یکی از مهمترین فعالیتهائی است که باید در کردستان و دیگر نقاط عراق در پیش گرفته شود زیرا در هر جای دنیا که قرار است تلاشی برای ساختن آینده، آینده ای که متعلق به توده های مردم است و نه متعلق به یک دارودسته ارتجاعی جدید، صورت گیرد باید به اشاعه کمونیسم و کمک به شکل گیری احزاب کمونیست انقلابی همت گمارد. ■

آقای جلال طالبانی رئیس تشریفاتی دولت تشریفاتی عراق

برگرفته از سرویس خبری جهانی برای فتح

هیاهوی زیادی بدور انتخابات در عراق بر پا شد. اما قویترین قدرت جهان نتوانست به نتایج مطلوبش برسد. انتخابات عراق دولت مستحکمی که آمریکا بتواند بر آن تکیه کند، بوجود نیآورد.

پس از دو ماه کشمکش سیاسی برای تقسیم پست های اصلی حکومت عراق طالبانی رئیس جمهور شد. این رژیم ائتلاف نوکران آمریکا و گانگسترهای عراق است و دارای پایه بسیار کمی است. مقاماتی که تعیین شده اند عبارتند از رئیس جمهور، دومعاون رئیس جمهور، نخست وزیر و دو معاون رئیس، همگی اینها از بدترین های جامعه عراقند. مقام معاون نخست وزیر اصلاً مبنای قانونی ندارد اما برای سرهمبندی کردن اتحاد گانگسترها بطور فی البداهه اختراع شد. انتخاب کابینه، یعنی قدم نهائی برای تشکیل حکومت، نیز پر مجادله است.

اشغالگران آمریکائی، قبل از تعیین رژیم، یکسری قواعد را بعنوان قانون انتقال حکومت تعیین کردند تا اطمینان حاصل کنند که سیاستمداران

نمی شوند که از چاکر منشی برای امپریالیستها و برقراری اقتصاد راهزنی و انگلی و سیاست دروغ گفتن به مردم تحت عنوان "سیاست ممکنات" بیزار شده باشند؟ اگر چنین کسانی باشند اینان پیشروان و پیشاهنگان مردم هستند و باید به سوالات بالا جوابهای صحیح و صریح داده و جوابهای درست را در میان مردم تبلیغ کرده و به باور و اعتقاد مردم تبدیل کنند. این بخش مهمی از مبارزه طبقاتی در کردستان عراق است. مجاهدتهای جلال طالبانی و مسعود بارزانی در راه تحکیم حاکمیت آمریکا در خاورمیانه و در راه تحکیم حکومت جدید عراق هیچ نفعی برای اکثریت مردم کردستان ندارد؛ بهیچوجه در تطابق با منافع درازمدت اکثریت مردم کردستان نیست.

امپریالیسم آمریکا اگر هم بخواهد قادر نیست خلق کرد را از یوغ ستم ملی رها کند چون خودش بزرگترین ستم گر ملی در جهان است. حل ستم ملی فقط در چارچوب یک انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی و اتحاد انترناسیونالیستی خلقها ممکن است و بس. در زمینه ستم ملی می توانیم عراق تحت اشغال امپریالیسم آمریکا را با مناطق آزاد شده نپال تحت حاکمیت کمونیستها مقایسه کنیم تا این واقعیت را بفهمیم. امروزه مناطق آزاد شده نپال تنها نقطه در جهان است که ملل تحت ستم به حق تعیین سرنوشت ملی دست یافته اند و حکومتهای ملی منطقه ای خود را زیر حمایت ارتش نوین خلق و حزب کمونیست مائوئیست نپال بر پا کرده اند.

آنچه در کردستان عراق ضروری است، برخاستن یک گروه از مبارزین شجاع و بی باک کمونیست است که رهبران کردستان عراق را به مصاف سیاسی و ایدئولوژیک طلبیده و صف توده های کردستان عراق را از صف این دو حزب جدا کنند؛ و همزمان به مبارزین عرب در عراق فراخوان دهند که آنان نیز صف خود را از بنیادگرایان اسلامی و بعثی ها جدا نمایند؛ تا همراه با هم یک رهبری مشترک برای سرنگون کردن حکومت جدید عراق و بیرون کردن اشغالگران تدارک ببینند و عراقی بسازند که متعلق به توده های مردم باشد و در آن حق تعیین سرنوشت و وحدت داوطلبانه همه ملل به رسمیت شناخته شده باشد. تنها در عراقی که طبقات ارتجاعی عرب و کرد آن سرنگون شوند، امپریالیستها بیرون رانده شوند و نظام اقتصادی و اجتماعی کهن ریشه کن شوند، می توان اتحاد داوطلبانه و رفیقانه همه ملل را برقرار کرد. توده های زحمتکش در کردستان عراق با این آرزو که از یوغ فقر و ستم ملی و ستم طبقاتی رها شوند بدنبال برنامه های رهبرانی مانند جلال طالبانی و بارزانی و ایدئولوژی ناسیونالیستی آنها افتادند. در سراسر عراق توده های مردم با آرزوی بیرون کردن اشغالگران بزیر پرچم جریانات بنیادگرای اسلامی و ناسیونالیستی بعثی کشیده می شوند. اما این ایدئولوژی ها اعم از بنیادگرایی اسلامی یا ناسیونالیستی شکلهای

انتخاب نهائی را اعلام کند ناگهان اسم ابراهیم الجعفری را نتوانست بخاطر بی‌آورد و بجای آن تریبون را ترک کرد! بعداً گفتند که دچار عارضه سلب حافظه شده است. اما دو روز بعد در مصاحبه ای در تلویزیون آمریکائی از نخست وزیر عراق با نام "زرقاوی" یاد کرد. زرقاوی رهبر القاعده در عراق است که تحت تعقیب آمریکا می باشد!

بدلیل بی اعتمادی ها و منافع ناسازگار موجود در حکومت عراق است که وقتی طالبانی برای سکونت در قصر صدام به بغداد رفت، ۳۰۰۰ نفر از پیشمرگه هایش را بعنوان محافظ همراه برد.

جعفری یکی از رهبران حزب الدعوه اسلامی است که اولین حزب مذهبی شیعه در عراق است و در سال ۱۹۵۸ برای نبرد با جنبش کمونیستی قدرتمند آنموقع بوجود آمد. از هنگام تولد جمهوری اسلامی در ایران در سال ۱۹۷۹، رژیم ایران و سازمانهای اطلاعات و ارتش آن الدعوه را تغذیه نموده اند.

دو معاون طالبانی عبارتند از عبدالمهدی، عضوی از شورای عالی انقلاب اسلامی شیعه در عراق، بزرگترین حزب شیعه در کشور که مستقیماً بوسیله جمهوری اسلامی ایران تشکیل شده است، و قاضی الیاور. دو معاون نخست وزیر یکی احمد چلبی مامور سیا است که بنا به گزارشات قرار است مسئول امنیت شود، و دیگری یکی از کارکنان حزبی کردی است.

بنظر می آید هیچ گروهی را در عراق نمی توان یافت که به اندازه مقامات بالای حکومت عراق از یکدیگر متنفر باشند.

برخی از ناظرین نوشته اند ترکیب این حکومت برای آمریکا خطرناک است چون قدرتمندترین چهره در حکومت جدید از حزب الدعوه است، که زمانی آمریکا آنرا تشکیلاتی "تروریستی" بحساب میآورد، و بسیاری از شیعه ها متحدین جمهوری اسلامی ایران می باشند. البته، این وضع دارای پیچیدگیهای بالقوه و حتی خطرناک برای آمریکا است. ولی تا کنون آمریکا و جمهوری اسلامی ایران خیلی از نزدیک برای ساکت کردن مقاومت عراق یا یکدیگر کار کرده اند. مقتدا صدر روحانی جوان شیعه عراقی که سال گذشته شورشی را علیه اشغال آمریکا رهبری میکرد، بتوصیه اکبر هاشمی رفسنجانی به پیروانش گفت اسلحه هایشان را زمین گذارده و به انتخابات بپیوندند. بایستی در خاطر داشت که در حالیکه آمریکا نقداً روی تغییر رژیم در ایران کار میکند، همچنین بدنبال یافتن برخی چهره ها از همین رژیم فعلی برای رژیم مورد نظر آینده اش است. اشغالگران، برای آنکه پروسه انتخابات مطابق میل شان کار بکنند، روی آیت الله سیستانی، رهبر واقعی ائتلاف متحد عراق که هر دو حزب اصلی شیعه به آن تعلق دارند حساب کردند. سیستانی با روح الله خمینی تفاوت هائی دارد. اگر اعتقادات او را در قالب عبارات انجیل مسیحی بگذاریم، سیستانی معتقد است « آنچه را که

متعلق به سزار است به سزار واگذار کنید» - یعنی، برتری هر کس را که واقعاً قدرت سیاسی را در دست دارد باید برسمیت شناخت.

جان کول متخصص خاور میانه دانشگاه میشیگان در واشنگتن پست (۱۵ اگوست ۲۰۰۴) در توضیح طرز تفکر سیستانی چنین می نویسد: « سیستانی معتقد است شیعیان هنگامیکه در سال ۱۹۲۰ بعد از جنگ جهانی اول علیه حکومت استعماری بریتانیا در عراق شورش کردند، مرتکب خطائی استراتژیک شدند. بریتانیا برای کسب حمایت بطرف اقلیت سنی چرخید و تا آخر قرن آنها را درون قدرت جای داد. سیستانی معتقد است اکثریت شیعه می تواند با بردباری و بشرط اجتناب از بیگانه شمردن آمریکائی ها از طریق انتخابات به قدرت برسد.» در شرایط موجود آمریکا نمی تواند فردی بهتر از سیستانی را برای پابرجا نگاهداشتن رژیم دست نشانده اش در عراق بیابد. امپریالیستهای آمریکائی بخوبی اطلاع دارند که استقرار حاکمیت نو مستعمراتی در خاورمیانه یا هر جای دیگر بدون استفاده از مذهب بعنوان یکی از ستونهای اصلی سیاست و ایدئولوژی، قابل حصول نیست.

یکی از گزنده ترین مسائل مقابل پای حکومت دست نشانده عراق این است که چه کسی وزارت نفت را بعهده خواهد گرفت. احزاب شیعه هم اکنون شرکت نفت جنوب را که دارنده میدان های نفتی عظیمی است، کنترل میکنند. به آنها گفته شده روی پای خودشان باشند و دخالت یا تقاضای چندان از مرکز نداشته باشند. احزاب کرد خواهان کنترل شهر کرکوک و حوزه های وسیع نفتی آن هستند که متعلق به شرکت نفت شمال است. کرکوک که بنا به نظر ناسیونالیست های کرد تاریخاً شهری کردی است از دهه ۱۹۵۰ بشکل مسلطی مملو از مردم ترکمن شده است. صدام حسین سعی کرد کرکوک را از ترکمن ها و کردها تخلیه کرده و اعراب را به آنجا کوچ دهد؛ حال احزاب کرد سعی می کنند اعراب و ترکمن ها را بیرون کرده و کنترل ثروت زیرزمینی را در دست گیرند. وزارت دفاع و وزارت کشور نیز غنائمی کلیدی هستند.

مسئله جدی دیگر نقش رسمی اسلام در حکومت جدید و درجه حاکم بودن قوانین اسلامی (شریعت) است. طبق تعریف، هراندازه از اتخاذ شریعت بمعنای برسمیت شناختن آئوریه سیستانی میباشد. در بیشتر نقاط کشور هم اکنون شریعت بوسیله میلیشیای بنیادگرای مذهبی اعمال میشود و زنان بطرزی جدی تحت ستم قرار دارند. این وضعیت در سراسر عراق، هر آنجا که حاکمیت اسلامی مستقر شده، حاکم است. منجمله در زاغه های بغداد و جنوب، جائیکه میلیشیای مقتدا صدر قدرتمند است، و البته در نقاطی مثل فلوجه طی ماه های زیادی که چریکها شهر را اداره میکردند.

نهادینه کردن رسمی این رفتار با زنان گام

قهقرائی بزرگی برای جامعه عراق است. این شاخص بهمان خوبی شاخص های دیگر نشان میدهد که رژیمی که زیر سایه تفنگهای آمریکائی برقرار شده هیچ جنبه دموکراتیک ندارد. این حکومت مجموعه ای لگام گسیخته از عقب مانده ترین نیروهای طبقاتی و سیاسی عراق است که در عقب ماندگی از هم گوی سبقت می ربایند: رهبران قبایل و طوایف عرب و کرد و آئوریه های مذهبی مرتبط با مناسبات فئودالی، همراه با سرمایه داران بزرگ وابسته به آمریکا. حاکمین آمریکا به این نیروهای مذکر اجازه میدهند درد وابستگی خود به تفنگهای اشغالگر آمریکائی را با حتک حرمت از زنان تسلی دهند. آمریکا برای پیروزمند کردن سلطه خود بر عراق از نظر اجتماعی و ایدئولوژیکی به عنصر پدرسالاری نیاز دارد.

رای مردم یا اراده مردم بهیچ عنوان در شکل گیری این حکومت نقش نداشت. نخست توافق عمومی بین دزدان درگیر در ماجرا حاصل شد و سپس انتخابات برای مشروعیت بخشیدن به آن برگزار شد. مدل "دموکراسی" عراق شبیه "دموکراسی" لبنان است که مقام های حکومتی بین نیروهای طبقاتی و سیاسی مشابهی تقسیم شده است تا ائتلاف حاکم بین رؤسای قبایل و سرمایه داران کمپرادور متحد با آنها، بوجود آید.

بدلیل تضاد منافع شدید میان نیروهای تشکیل دهنده این حکومت و تشدید تضاد بین خلق و اشغالگران (یعنی پایه ای ترین تضادی که بروز تمام تضادهای دیگر را مشروط میکند) بعید بنظر میرسد که بتواند ثبات بیابد.

یک روحانی شیعه که اکنون ساکن آمریکا میباشد در دنور پست نوشت، " بدون استثنا، با عراقی هائی که من در داخل و خارج عراق صحبت کردم انتخابات روز یکشنبه را در درجه اول و مهمتر از هر چیز، رای به خروج بلافاصله نیروهای اشغالگر و، ثانیاً، رای به بدست گرفتن کنترل زندگی روزانه خود، که بخاطر نتیجه ی سوء مدیریت بی صلاحیت کاخ سفید در عراق بدتر شده است، میدانستند."

بر اساس گزارش کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل که توسط جان زیگلر، یک متخصص نامدار و معترض به گرسنگی جهانی تهیه شده است: از هنگام شروع اشغال عراق توسط آمریکا تعداد کودکان گرسنه در عراق تقریباً دو برابر شده است. زیگلر میگوید، بیش از یک چهارم کودکان عراقی باندازه کافی غذا خوردن ندارند، و تقریباً ۸ درصد آنها گرسنگی میکنند.

تعداد عراقی هائی که بوسیله آمریکائی ها زندانی میشوند طی ماه های گذشته ۱۰۴۰۰ یعنی دوبرابر شده است. اینها نشانه آن است که برخورد بین اشغالگران و مردم در حال افزایش است. دروغ گفتن به مردم خطرناک است. و شرایط اشغال مردم را وادار به مقاومت میکند. ■

مبارزه در حزب مائوئیستی نپال

۲ مه ۲۰۰۵. گزارش ویژه برای جهانی برای فتح به قلم گزارشگری از جنوب آسیا.

طی هفته های اخیر در مورد مبارزه مهمی که در حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در جریان است، گزارشات متشرد شد. با توجه به پیشرفتهای بزرگ حزب و احتمال پیروزی سراسری انقلاب در دوره ی پیشاروی، طبیعی است که اخبار مربوط به مبارزه در حزب کمونیست نپال (مائوئیست) توجه انقلابیون نپال و جهان را بخود جلب کند.

در حزب، ارتش و دولت توسط یک شخص واحد صحیح است یا خیر، موجود بوده است.

مشاجره بر سر "تمرکز" یکسری مسائل مهم دیگر را نیز در بر میگیرد. در مرکز آن این سؤال قرار دارد که از تجربه تاریخی طولانی دیکتاتوری پرولتاریا در دولت های سوسیالیستی سابق، منجمله از احیای سرمایه داری در آن کشورها، چه نتایجی باید بیرون کشید. پیش از این کمیته مرکزی حزب، قطعنامه ای با عنوان "انکشاف دموکراسی در قرن بیست و یکم" را تصویب کرده

گیاندرام متحد است. رفیق باترای همراه با رفیق هسیلی یامی، که یکی دیگر از رفقای رهبری است، به سهم خود بیانیه ای صادر کردند که در آن اعلام کردند: "عناصر اپورتونیست و رژیم سلطنتی فاشیست همواره تلاش کرده اند با تبلیغات شیرانه این توهم را بوجود آورند که بین ما و رفیق پراچاندا، صدر حزب پر شکوه ما، چشم و همچشمی بر سر رهبری و عداوت شخصی وجود دارد. این صرفاً نگرش طبقاتی ارتجاعی آنان، سوء نیت و فقر دانش آنان را نشان می دهد."

مطرح شدن سئوالات حیاتی مانند اینکه چه نوع قدرتی باید ایجاد کرد و آن را چگونه اداره کرد، چگونه باید از تجارب منفی و مثبت انقلابات پرولتاری قرن بیستم در اتحاد جماهیر شوروی و چین درس آموخت، عجیب نیست زیرا انقلاب نپال بر دروازه های قدرت سیاسی سراسری، می کوبسد. این



اخیرا مطبوعات خبر از بروز اختلاف میان صدر پراچاندا، که رهبر اصلی حزب می باشد و رفیق بابورام باترای که یکی از رهبران قدیمی حزب است، دادند. این خبر توسط بیانیه های مقامات حزبی مورد تأیید واقع شد. اختلاف

بود. این قطعنامه به برخی از این تجارب می پردازد. اما این نیز روشن است که در زمینه درک از این مسائل حیاتی، درون رهبری حزب اختلافاتی وجود داشته و عمیقتر شده اند. صدر پراچاندا بیانیه ای صادر کرده و گفت، مشاجرات درون حزب عمدتاً حول مسائل مربوط به اعمال دیکتاتوری و دموکراسی پرولتاریا است و طبیعی است که حزب بطور جدی به بحث بر سر این مسائل بپردازد. وی همچنین تأکید کرد که باید یکسری مباحث همه جانبه، نه فقط درون حزب بلکه در میان خود توده ها صورت گیرد. صدر پراچاندا می گوید این یکی از طرق در گیر کردن توده ها در مورد مسائل "دموکراسی قرن بیست و یکم" میباشد.

بیانیه صدر پراچاندا همچنین خاطر نشان می کند که علیرغم مبارزه مهمی که در جریان است، کل حزب بر سر پیشبرد خط تاکتیکی، منجمله تعرض استراتژیک علیه رژیم متزلزل اما خطرناک شاه

از مدتها پیش در حال شکل گیری بود اما زمانی رو آمد که کمیته مرکزی حزب تصمیم گرفت رهبری را متمرکز کند و برای این منظور هر پنج عضو کمیته دائم حزب، منجمله صدر پراچاندا را در راس حزب، ارتش رهائیبخش خلق، و دولت نوظهور انقلابی، قرار دهد. حزب به این اصل مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی اعتقاد دارد که رهبری سه ابزار اصلی انقلاب باید واحد باشد. اما علاوه بر این، معتقد است که اکنون انقلاب در حال ورود به مرحله ای تعیین کننده است و ضرورت خاصی نیز برای این تمرکز وجود دارد. کمیته مرکزی همچنین می خواست با تأیید دوباره رهبری مرکزی صدر پراچاندا ضربه ای به گمانه زنی هائی که دشمن در مورد سرباز کردن شکاف و انشعاب در رهبری بالای حزب راه انداخته است، زند.

رفیق باترای مصرانه با تصمیم مبتنی بر تمرکز رهبری مخالفت کرده است. او خاطر نشان کرد که درون رهبری حزب "جنگ سرد" دیر پائی بر سر این موضوع که آیا اشغال پست های رهبری

فرآیندی است که مائوئیستها آن را "مبارزه دو خط" درون حزب می خوانند. مبارزه دو خط در حزب کمونیست، بخشی لاینفک از کل پروسه انقلاب است. در واقع، تاریخ نشان داده که چنان مبارزاتی میتوانند موتوری باشند برای رساندن حزب به وضوح ایدئولوژیکی و سیاسی بالاتر و بر این مبنا دست یافتن به وحدت عمل و اراده ی عالیتر.

روشی که رهبری حزب اتخاذ کرده است، منجمله در کشیدن این مباحث به میان توده ها و درگیر کردن آنها در بحث بر روی این موضوعات حیاتی، تفاوت های مهمی با بیشتر تجارب گذشته جنبش کمونیستی دارد. نیروهای اصیل مائوئیست سراسر جهان بدقت این مبارزه مهم را که درون حزب کمونیست نپال (مائوئیست) انکشاف می یابد، نظارت کرده و از آن می آموزند با این اعتماد که حزب از درون آن قدرتمندتر، متحدتر و تواناتر در پیشبرد انقلاب بسمت پیروزی سراسری و ساختن آینده کمونیستی، بیرون خواهد آمد. ■

اخبار جهان

تحلیلهای مهم سرویس خبری جهانی برای فتح

درگیری برق آسای شورشیان

مائوئیست با ارتش ترکیه

۲۱ فوریه ۲۰۰۵. سرویس خبری جهانی برای فتح.

در تاریخ ۱۴ ژانویه ۲۰۰۵ بین چریک های حزب کمونیست مائوئیست (ام کا پ) و واحدی از نیروهای ارتش ترکیه جنگی در منطقه تونجلی کردستان (درسیم) روی داد که ۵ تن از چریکهای ارتش رهایبخش خلق جانباختند. گرچه یکی از سخنگویان ارتش ترکیه ادعا کرد ارتش فقط دو کشته و پنج زخمی داشت اما حزب کمونیست مائوئیست اعلام کرد که چریک هایش هفت نفر از سربازان دشمن، منجمله رئیس عملیات منطقه درسیم را کشته و ده نفر را زخمی کرده اند. تعدادی از نیروهای دشمن هنگامیکه چریک ها قصد داشتند هلی کوپتر حامل فرماندهان را سرنگون کنند، کشته شدند. ایلماز کوچ رهبر واحد چریکی جسورانه رفقایش را برای سرنگون کردن هلیکوپتر هدایت کرد و تیغه هلیکوپتر هنگام اصابت بر زمین باو خورده و بطرز مهلکی وی را زخمی کرد. درسیم در قلب کردستان ترکیه قرار دارد. منطقه محصور است در جنوب شرقی کشور که بوسیله کوه های مونزور احاطه شده است. دژی طبیعی است که اندک راه هایش از میان دره های عمیق و باریک با شیرانهائی تماشائی میگردد. رژیم ناسیونالیست های عظمت طلب ترکیه سالها تلاش کرد تا این منطقه را ترک نشین کند و همواره با مقاومت مردم روبرو شد. در سال ۱۹۳۸ ارتش ترکیه برای سرکوب شورش درسیم ۶۰،۰۰۰ نفر را قتل عام کرد. درسیم امروز نیز یکی از نقاط داغ شورش و مقاومت است. بعداز کودتای نظامی سال ۱۹۸۰ مبارزات قهرآمیز زیادی در این منطقه رخ داد که عمدتاً بوسیله نیروهای ناسیونالیست کرد پ کا کا (حزب کارگران کردستان) علیه دولت ترکیه رهبری میشد. درسیم سنگر تاریخی نیروهای چریک مائوئیست در ترکیه نیز بوده است هنگامیکه ارتش کارزاری را در منطقه آغاز میکند، طبق قاعده معمول دولت ۵ تا ۱۰ هزار سرباز و بعلاوه میلیس روستا و نیروهای ویژه خود را بسیج میکند. پایگاه های ارتش در سراسر منطقه مثل قارچ روئیده، آنرا تبدیل به نظامی ترین نقطه کشور نموده است. رژیم ترکیه برای فرونشاندن مقاومت مردم مرتباً دست به جابجائی جمعیت می زند تا چریکها بدون تکیه گاه توده ای شوند. به این ترتیب دهها هزار نفر را مجبور به ترک خانه هایشان کرده اند. ۳۰۰،۰۰۰ نفر از نیروهای مسلح ۸۰۰،۰۰۰ نفری

ترکیه - که از نظر تعداد دومین ارتش ناتو - در کردستان، در شرق ترکیه، مستقر شده اند. این نظامی گری در کردستان سالانه ۸ میلیارد دلار هزینه دارد. رسانه های خبری گزارش کرده اند در خلال جنگ های این دوره ۸۰،۰۰۰ نفر جانشان را از دست داده اند.

قتل رفیق حریری و جاه طلبی های

آمریکا در خاورمیانه

۲۱ فوریه ۲۰۰۵. سرویس خبری جهانی برای فتح.

حوادث متعاقب قتل رفیق حریری نخست وزیر سابق لبنان نشان میدهد آمریکا مگسگ تفنگش را بطرف رژیم سوریه نشانه رفته است. گفته می شود سوریه در قتل رفیق حریری دست داشت. اما این قتل مظنون های دیگری هم دارد.

بعداز مرگ حریری، نیروهای مخالف سوریه تصمیم گرفتند او را به سمبل خود تبدیل کنند. ولی داستان رابطه او با سوریه داستانی پیچیده بود. در خلال سالهای بسیار زیاد نخست وزیری اش، او هرگز مخالف کنترل سوریه بر کشورش نبود. او در ماه سپتامبر گذشته در مخالفت با طولانی تر کردن دوره ریاست جمهوری امیل لاهو که رقیبش بود، استعفا داد. همه امیل لاهو را بازیچه دست سوری ها بحساب میآورند. بنابراین استعفای حریری حرکتی بود علیه سوری ها. اما خانواده حریری به مقامات دولتی لبنان اجازه شرکت در مراسم خاکسپاری رفیق حریری را ندادند اما به مشاور رئیس جمهور سوریه عبدالحلیم خدام که یکی از دوستان قدیمی خانوادگی حریری است خوش آمد گفتند. برجسته ترین مهمان، ژاک شیراک رئیس جمهور فرانسه، بود. شیراک و حریری شخصاً بهم نزدیک بودند و حریری همواره بعنوان دوست منافع فرانسه مشهور بود. فرانسه در گذرانیدن قطعنامه ۱۵۵۹ شورای امنیت سازمان ملل در سال گذشته مبنی بر این خواست که سربازان سوریه لبنان را ترک کنند، به آمریکا پیوست، ولی شیراک مؤکداً با کارزار عمومی دیپلماتیک آمریکا علیه رژیم سوریه که پاریس همواره بر آن نفوذ داشته، مخالفت کرده است.

اگر بپرسیم چه کسی حریری را کشته، نمیتوانیم به آن پاسخ دهیم. اما اگر بپرسیم چه کسی از این قتل سود میبرد، می توانیم جواب دهیم. جواب خیلی روشن است: اسرائیل و آمریکا سود میبرند. بازنده ها عبارتند از رژیم سوریه و بدرجه ای کمتر فرانسه.

این بحث که حمایت از استقلال لبنان در مقابل سوریه، نقشی تعیین کننده در مواضع آمریکا و فرانسه دارد بحثی مزخرف و پوچ است. فرانسوی ها بعد از جنگ جهانی دوم هر دو کشور لبنان و سوریه را اداره می کردند. دراصل لبنان را از سوریه فقط باین دلیل جدا نمودند چون کل آنرا برای خود می خواستند. رئیس جمهور آمریکا جیمی کارتر حمله نخستین سوریه به لبنان را بعنوان راهی برای ثبات بخشیدن در کشوری هم مرز با اسرائیل و بویژه برای تحت کنترل درآوردن جنبش مقاومت فلسطین در لبنان در سال ۱۹۷۶ ترغیب کرد. اسرائیل نیز سال ۱۹۷۸، و مجدداً سال ۱۹۸۲ به لبنان حمله کرده غرب بیروت را اشغال کرده و بر قتل عام در اردوگاه های پناهندگی فلسطینی ها نظارت کرد. روش برخورد سوریه به اسرائیل در خلال این مدت ترکیبی بود از شرکت در جرم علیه فلسطینیها و رقابت برای کنترل لبنان. اشغال جنوب لبنان توسط اسرائیل تا سال ۲۰۰۰ طول کشید. اسرائیل هنوز بخشی از لبنان را در اشغال دارد. چه کسی در تمام این مانورهای ارتجاعی دغدغه ای برای حقوق ملی لبنانی ها داشت؟

آمریکا هم اکنون سوریه را تحریم اقتصادی نموده است. بنظر میرسد هدف بلافاصله آمریکا اینست که سوریه را کاملاً از نظر دیپلماتیک، اقتصادی و تدارکات نظامی در جهان منفرد کند. قتل حریری بهانه بدست آمریکا داد تا خواهان بیرون کشیدن نیروهای سوریه از لبنان شود.

مقاله ای از شماره ۱۸ فوریه واشنگتن پست خاطر نشان میسازد که در زمانیکه حمایت بین المللی اندکی برای هدف آمریکا در واژگون کردن سوریه وجود دارد، آمریکا می خواهد حمایت کشورهای دیگر (چون فرانسه) را در بیرون کردن نیروهای سوریه از لبنان بدست آورد. اما بایستی درک کرد که بیرون کشیدن سربازان سوری از لبنان در واقع پایان رژیم بشار اسد را میتواند تسریع کند. این مسئله در شماره دیگری از واشنگتن پست توسط سفیر بریتانیا تشریح شد. این مقاله می گوید که کارمندان ارشد بعث، یعنی حزب حاکم سوریه "منافع اقتصادی و سیاسی حیاتی در لبنان دارند. بسیاری از کارمندان که در نتیجه خروج بالاترین ضرر را میدهند متعلق به سازمان های امنیتی و اطلاعاتی سوریه هستند که سابقه ای طولانی از اعمال خود سرانه، دارند."

آخرین قطعه، معما آنست که چرا آمریکا قصد دارد در سوریه "رژیم را عوض" بکند، و این مهمترین نکته است. در ابتدا درعین حال نکته گیج کننده ای نیز میباشد، بدلیل آنکه سوریه زمان اسد

در باره پاپی که مرد!

پاپ جان پل دوم، حاکم شهرک مسیحی واتیکان و کلیساهای کاتولیک جهان در فروردین در سن هشتاد و چند سالگی در گذشت. البته قبل از این تاریخ نیز چند سالی بود که بدلیل بیماری پارکینسون نمی توانست راه برود، حرف بزند و غذا بخورد. فعالیتهايش محدود شده بود به ظهور گاه بگاه در انتظار و کشیدن علامت صلیب در هوا و ملاقاتهایی با سران قدرتمند جهان.

رسانه های خبری رسمی به مدت ۴۸ ساعت لحظه به لحظه جان دادن پاپ را گزارش دادند. کلیسای واتیکان اطلاعیه پشت اطلاعیه صادر کرد که "پاپ در حال رنج کشیدن است" تا موضوع را بسیار دراماتیک کند و احساسات مردم را برانگیزد. بخصوص رادیو و تلویزیون ایتالیا با تشویق و تبلیغ صدها هزار نفر را به میدان اصلی واتیکان کشیدند تا در این لحظات "درد کشیدن"، پاپ را یاری کرده و برایش دعا کنند!

مسئله "درد کشیدن" در دین مسیحیت بسیار مهم است زیرا یادآور دردها و شکنجه های مسیح است و مسیحیان با یادآوری آن ایمان خود را محکم می کنند. در واقع این داستان که مسیح بخاطر گناهان مردم مجبور شد مصائب بزرگی را تحمل کند یکی از ستون های ایمان مسیحیت است. بهمین دلیل واتیکان با گزارش ساعت به ساعت "درد کشیدن" پاپ می خواست حداکثر استفاده را از فرصت برای تقویت ایمان کور مردم کند. نمایش و یا تشریح رنج و درد رهبران مذهبی از آئین های دین مسیحیت است. فیلم مصائب مسیح در واقع این موضوع را در قالب شکنجه های جسمانی دهشتناک مسیح توسط سربازان رم به نمایش در می آورد. خود آزاری کشیشان مسیحی در خلوت، از این باور بر می خیزد که برای "پاک کردن" خود و نزدیک شدن به مسیح باید خودآزاری کنند. البته خودآزاری در "خود" نمی ماند بلکه منجر به ابتلا به بیماری روحی و آزار دیگران می شود. خودآزاری برای تقویت ایمان در دین اسلام نیز رواج دارد. مانند قمه زدن یا زنجیر زدن در ماه محرم.

نقش این پاپ

امپریالیستها به این پاپ خیلی علاقه داشتند زیرا در دورانی که رقابت میان بلوک امپریالیستی غرب به سرگردگی آمریکا و بلوک امپریالیستی شرق به سرگردگی شوروی (سوسیال امپریالیسم شوروی) به اوج رسیده بود، کلیسای کاتولیک وی را که لهستانی (یعنی یکی از کشورهای بلوک شرق) بود به ریاست خود انتخاب کرد و از آن پس نقش فعالتری در خدمت به بلوک امپریالیستی غرب در جهت متلاشی کردن بلوک شرق ایفا کرد. فراخوان پاپ به دول اروپای شرقی این بود: «نترسید! درهای اقتصادی و سیاسی تان را باز کنید!» و کشورهای سرمایه داری بلوک شرق را دعوت کرد که شکل سرمایه داری نوع بلوک غرب را برای

با رژیم اسد را بپذیرد؟ جوابی که یکی از مقامات آمریکائی که نامش فاش نشده، داد اینست: "اسد نمیتواند از پس کاری که ما می خواهیم برآید". منظور آنها از این حرف اینستکه بشار برخلاف پدرش نمی تواند نیروهای مختلف درون طبقات حاکمه سوریه را کنترل کند. با این حال برای توضیح تهاجم گری آمریکا باید دلایلی بیش ازاین در کار باشد. بنظر میرسد بوش و مشاورانش معتقدند فشار خارجی باعث خواهد شد این رژیم سقوط کند، و شکل سیاسی دیگری پیدا خواهد شد که نه تنها سوریه را بعنوان کشور عرب مخالف آمریکا و اسرائیل حذف خواهد کرد بلکه حتی نفوذ اروپا را قطع کرده و سوریه را تحت کنترل مستقیم تر آمریکا در خواهد آورد.

تمام این تشکلات و ارتباطات ارتجاعی بدرجه ای فاکتورهای ثبات در نظم کهن خاورمیانه بوده اند. حماس، حدافل در حال حاضر، از تلاش های اسرائیل برای متوقف کردن انتفاضه حمایت میکند؛ حزب الله نقشی را که فوقاً به آن اشاره شد، ایفاء میکند؛ و رژیم ایران علناً تماس هایش در عراق را برای همکاری با اشغالگری آمریکا، تحت فشار گذاشته است. اما آنچه که امروزه آمریکا در خاور میانه بدنبالش است حفظ ثبات دهه های گذشته نیست، بلکه انتظار دارد نوعی از ثبات کاملاً جدید بوجود آورد که فقط میتواند با گذر از یک بی نظمی خشونت بار بدست آورد.

بعداز قتل حریری، بوش اعلام کرد، "سوریه با پیشرفت خاور میانه بزرگ همگام نیست." میتوانیم او را از روی حرفش تعبیر و تفسیر کنیم. زبان زرگری سیاست خارجی بوش مدعی است آمریکا میتواند و باید خاور میانه را کاملاً تغییر شکل بدهد. در واقع، کل "خاور میانه بزرگ" از مراکش تا افغانستان را به ضمیمه نومستعمراتی شش دانگ خود و به سنگ بنائی در امپراطوری جهانی آمریکا، تبدیل بنماید. در این چارچوب است که مولفه های گوناگون سیاست در خاورمیانه معنا پیدا میکند. آمریکا درحالیکه در میان مشکلات جدی محصور است. با این وصف حاضر به سازش با سوریه یا جمهوری اسلامی ایران نیست. آمریکا بازی همه چیز یا هیچ چیز را شروع کرده است.

حکام آمریکا حس میکنند به چیزی کمتر از کنترل کامل خاور میانه نمیتوانند رضایت دهند. حتا اگر به قیمت بی ثباتی کامل و از دست دادن کنترلشان باشد. ■

بسیار سخت کوشید تا با آمریکا به توافق برسد. آمریکا یقیناً به اندازه کافی از شکنجه گاه های سوریه استفاده برده است. زیرا سوریه و مصر از جمله کشورهایی هستند که آمریکا زندانیانش را می فرستد تا توسط اطلاعات این کشورها شکنجه شده یا سر به نیست شوند. زیرا در خود آمریکا اینکار غیر قانونی است. آمریکا با سازمان امنیت سوریه قراردادی برای اینکار دارد. معروف ترین مورد - کسیکه توانست زنده بماند و راجع به آن بگوید - ماهر آرار شهروندی کانادائی ست، که توسط دولت آمریکا در یک توقف پرواز در نیویورک ربوده شده و سپس بمدت یکسال ناپدید شد. بنا بر گزارشی از عفو بین الملل، مقامات آمریکائی از طریق هوایی او را به اردن فرستاده و سپس به سوریه بردند، در آنجا او را بوسیله شاخه ای از سازمان اطلاعات ارتش که کار معمولش شکنجه فلسطینیان است، شکنجه نمودند. بعداز آنکه او اقرارنامه ای را امضاء کرد که در افغانستان بوده است - که بعداً ثابت شد قلابی و دروغ است - ویرا به آمریکا پس دادند، که به کانادا برگردانیده شد. کسان دیگری که ربوده شده و بوسیله آمریکا به سیاه چالهای سوریه روانه شدند میگویند بگوش خود شنیده اند شکنجه گران با لهجه آمریکائی انگلیسی صحبت میکرده اند.

مقاله جامعی بقلم سیمون هرش در شماره ۱۸ جولای ۲۰۰۴ در نیویورکر چاپ شده است. این مقاله همکاری سرویس اطلاعاتی سوریه با آمریکا علیه نیروهای اسلامی که دشمن مشترکشان هستند را با جزئیات توصیف میکند. هرش با اسد مصاحبه کرد، وی مشتاقانه گفت، «برای ما ۱۱ سپتامبر فرصت خوبی بود. نیاز به همکاری معلوم بود، و به نفع ما بود. همچنین راه خوبی برای بهبود مناسبات بود». از نظر هرش، یک نقطه گزنده امتناع سوریه در دست کشیدن از حمایت حزب الله است. در مصاحبه ای دیگر، وزیر اطلاعات لبنان به هرش میگوید بدون حزب الله صدها هزار پناهنده فلسطینی که در اردوگاه های جنوب لبنان زندگی میکنند غیرقابل کنترل خواهند بود. و سید حسن نصرالله، رهبر حزب الله، "تاکید میکند که او بدنبال مقابله با آمریکا نیست. وقتی هرش از او میپرسد آیا آن نوع راه حل را برای مسئله فلسطین که اسرائیل مدعی است بدنبال آنست، منجمله دست برداشتن از دعاوی فلسطینی ها بر اورشلیم را خواهد پذیرفت، نصرالله میگوید، «بذار بشه. من نخواهم گفت درسته. من هیچ چیز نخواهم گفت.» هرش می پرسد چرا آمریکا نمی خواهد سازش

مشترک «سرویس خبری جهانی برای فتح» شوید!

آخرین تحلیل ها و اخبار مبارزاتی جهان و اطلاعیه های

(جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) را به زبان انگلیسی دریافت کنید!

ما را در ترجمه این اخبار به زبان فارسی یاری دهید!

برای اشتراک با آدرس زیر تماس بگیرید:

Aworldtowinnewservice-subscribe@yahoo.com

دست نیروهای سرکوبگر رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی از خلق عرب کوتاه!

روز ۲۶ فروردین، مردم عرب اهواز و چند شهر دیگر خوزستان در اعتراض به سیاست های ضد عربی رژیم جمهوری اسلامی به خیابان ها ریختند. این اعتراضات هنوز به اشکال پراکنده مانند به آتش کشیدن بانک ها و ساختمان های دولتی ادامه دارد. بدنبال این اعتراضات نیروهای سرکوبگر نظامی جمهوری اسلامی وارد صحنه شده و بروی مردم آتش گشودند. تا کنون قریب ۴۰ تن کشته و ۳۰۰ تن زخمی شده اند. شمار دستگیر شده گان به بیش از هزار نفر می رسد. شهر اهواز به صورت شهر تحت اشغال نظامیان در آمده و نیروهای انتظامی و سپاه پاسداران در بسیاری از شهرهای خوزستان تقویت شده و حضور آشکارتری بخود گرفته اند تا مردم عرب و غیر عرب را مرعوب کنند. رژیم برای تنبیه مردم آب برخی از مناطق اهواز را قطع کرده است.

جرقه تظاهراتهای اعتراضی را نامه منتسب به یکی از مقامات رژیم بنام ابطی زد. در این نامه سیاست رژیم مبنی بر تغییر در ترکیب جمعیتی شهرهای عرب نشین خوزستان تشریح شده است. این نامه محرمانه به بیرون درز داده شده و وسیعا در مناطق عرب نشین پخش شد؛ رسانه های گروهی عربی کشورهای خلیج نیز آنان را بطور وسیع بازتاب دادند. در عکس العمل به این نامه، توده های خشمگین به خیابانها ریختند. در میان شعارهای ضد رژیمی مردم، شعارهایی مبنی بر خواست جدائی خوزستان از ایران و اعتراض به اشغال عربستان نیز داده می شد.

جرقه این دور از شورش ها را علنی شدن نامه محرمانه رژیم زد. اینکه این نامه جعلی است یا واقعی، اهمیت ندارد زیرا این شورش دیر یا زود رخ می داد. این طغیان، پاسخی عادلانه به ستمگری های ۲۶ ساله رژیم مذهبی فاشیستی جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی از فردای به قدرت رسیدن، علیه خلق ها و ملل تحت ستم ایران، ارتش و پاسدار و تیغ و تفنگ به میدان آورد. این رژیم پایه های خود را از طریق سرکوب خلقها و ملل تحت ستم ایران (عربهای خوزستان، مردم پرداخت و تمام دستاوردهائی را که کارگران و دهقانان و زنان و خلقها و روشنفکران در جریان مبارزه علیه رژیم شاه و اربابان آمریکائی آن بدست آورده بودند بزور تفنگ از آنان باز ستاند. این رژیم، خلقها و ملل تحت ستم را حتا از فرهنگشان محروم کرده است. این رژیم، خرافات و خزعبلات مذهبی را به عربی در سراسر ایران پخش می کند، و زبان اصلی در مکتب خانه مذهبی اش (حوزه علمیه قم) زبان عربی است اما به فرزندان خلق عرب اجازه نمی دهد که به زبان مادری خود تحصیل علم کنند!

اگر حرفش را پس نگیرد شکنجه اش می کند. کلیسا تا ۳ قرن حاضر نشد به خود انتقاد کرده و از گالیه "اعاده حیثیت" کند.

پاپی که مرد ضد اندیشه های آزاد و طرفدار سانسور بود و بر لیست کتابهای ممنوعه کلیسای کاتولیک افزود. با این اوصاف تبلیغ می کنند که او پاپ آزادیخواهی بود. جل الخالق!

چند ملیون نفر برای مرگ این پاپ بعنوان نماینده خدا عزاداری کردند. اغلبشان مردم فقیر جهان بودند. چگونه است که مردم در عصر رفتن به فضا اینطور به ماوراء الطبیعه چنگ می اندازند؟ چرا با اشک جسد مردی را بدرقه می کنند که بیرحمانه فقرا را محکوم به زندگی فلاکت بار کرده بود، ضد زن و ضد آزاد اندیشی بود؟

نظام کنونی جهان نظامی است که مردم را از دست یافتن به ابتدائی ترین شناخت و دانش در مورد همه چیز، محروم می کند. نظام شبانه روز به آنان می گویند چگونه فکر و زندگی کنند. مردم زیر فشارهای تهدید آمیز نظام سرمایه داری در شرایط نگرانی و ناامیدی و دهشت بسر می برند. هر وقت این احساسات به خشم و مبارزه تبدیل نمی شود به عجز تبدیل شده و در مذهب بارور می گردد. فقط وقتی بفرماندهای این وضع را می توان و باید با واژگون کردن کل نظام سیاسی و اقتصادی حاکم بر جهان عوض کرد، وقتی که وارد عمل تغییر آگاهانه جهان شوند، وقتی که به علم باور آورند، آنگاه به اندازه کافی اعتماد به نفس پیدا می کنند که خودشان فکر کنند. و مطمئنا نتیجه اش خرافه و عقب ماندگی نخواهد بود.

امروز انجیل پر فروش ترین کتاب جهان است اما ۴۰ سال پیش کتاب سرخ کوچک که حاوی دست چینی از نقل قولهای ماوتسه دون رهبر بزرگ جنبش کمونیستی بین المللی و رهبر چین سوسیالیستی بود، بیش از انجیل فروش می رفت. شک نیست که افت مذهب در آن زمان و رشد کنونی آن ربط مستقیم به اوضاع جهان دارد. ۴۰ سال پیش، مردم جهان دارای یک پایگاه عظیم سوسیالیستی مانند چین سرخ بودند و امید به تغییر جهان در اقصی نقاط جهان موج می زد. توده های مردم نیازی به پناه بردن به افیون مذهب را نداشتند. اما شکست کشورهای سوسیالیستی و جنبش های رهائی بخش باعث شد که سرمایه داری افسارگسیخته بطرز هولناکی جهان را ببلعد. امروز جنگ های ارتجاعی با بیشرمی و تحت عنوان "صلاح" بشر پیش برده می شوند. امروز نظام سرمایه داری جهانی اکثریت مردم دنیا را محکوم به مرگ تدریجی کرده است. مردم از ورای دهشتهای کنونی قادر به دیدن روشنائی نیستند. از این رو به افیون مذهب پناه می برند زیرا توان آن را در خود نمی بینند که می توانند به نیروهای ارتجاع و امپریالیسم یورش برند و حاکم بر سرنوشت خود شوند. تنها با رشد و گسترش انقلاب های سوسیالیستی و استقرار مجدد کشورهای سوسیالیستی این وضع رو به افول خواهد رفت.

پیش بسوی گسترش انقلاب! ■

خود اتخاذ کنند. البته هیئت حاکمه کشورهای بلوک شرق خودشان می خواستند چنین کنند ولی نه بخاطر فراخوان پاپ بلکه بدلیل آنکه برای حفظ حاکمیت طبقاتی سرمایه داری خود نیاز داشتند دست به اصلاحات جدی در نظام سیاسی و اقتصادی شان بزنند. آن نظام سیاسی سابق که سرمایه داری تحت نقاب سوسیالیسم کار می کرد دیگر کارائی خود را در مقابل توده های ناراضی و در حال شورش از دست داده بود؛ و نظام اقتصادی سرمایه داری دولتی، دیگر کارائی خود را برای این طبقات حاکم از دست داده بود و زیر فشارهای رقابت جویانه بازار جهانی باید وارد ادغام و ائتلاف با سرمایه های بیرون از بلوک شرق می شدند تا بتوانند در عرصه گسترده تری از بازار تولید و مبادله جهانی شرکت کنند. اما فراخوان پاپ در واقع برای کانال دادن به ناراضی توده های بلوک شرق بود که بجای سرنگون کردن نظام سرمایه داری، امید خود را به شکل جدیدی از سرمایه داری ببندند. وقتی که وی به دولتهای اروپای شرقی می گفت «نترسید! درهای اقتصادی و سیاسی تان را باز کنید!» در واقع داشت به توده های ناراضی بلوک شرق می گفت که انتظارات و خواست شما باید در این حد باشد که خواهان عوض شدن شکل ظاهری نظام سرمایه داری باشید و نه از میان بردن آن و استقرار یک نظام دیگر. در واقع پاپ به توده ها گفت که سرمایه داری نوع غربی بهتر از سرمایه داری نوع شرقی است و مسیح هم این را گفته! برای توده های ناراضی «هدف» و آماجی را تعیین کرد که درست در انطباق با حفظ چارچوب نظام سرمایه داری بود. در واقع به مردم گفت که فقط از اینان بخواهید که نقاب سوسیالیسم را بردارند و بقیه اش خوب است.

شاهکارهای دیگر پاپ

این پاپ، با منع کردن استفاده از کاندوم باعث گسترش بیماری ایدز در آفریقا و آسیا شده است. بنابراین خون صدها هزار تن از مردم جهان را بر دستان خود داشت. پاپ از دشمنان درجه یک زنان بود و سقط جنین و طلاق را جزو گناهان کبیره می دانست. او کشیشانی را که معتقد بودند کلیسای کاتولیک باید در زمینه استفاده از وسایل جلوگیری و سقط جنین و طلاق و غیره تجدید نظر کند و خود را با نیازهای مردم منطبق کند، تکفیر کرد و دگمهای مذهبی کاتولیک را که در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شل شده بودند محکومتر کرد. او علنا شاخه "مسیحیت رهائی بخش" را به باد انتقاد گرفته و طرد کرد زیرا برخی دگمهای مذهبی را زیر سوال می کشیدند و با رژیمهای دیکتاتوری خونخوار آمریکای لاتین مخالفت می کردند.

پاپ از دشمنان علم بود. بطوریکه تا سال ۱۹۹۲ حاضر نشد از گالیه "اعاده حیثیت" کند و قبول کند که کلیسا در تکفیر گالیه اشتباه کرده است. گالیه دانشمندی بود که در قرن ۱۷ زندگی می کرد و با استفاده از تلسکوپ ثابت کرد که زمین مرکز عالم نیست و در واقع زمین خودش بدور خورشید می چرخد. کلیسا گالیه را تهدید کرد که

خلق عرب در شرایطی در فقر و محرومیت زندگی می‌کند که عظیمترین ثروتهای دنیا از کنار گوشش توسط سرمایه داری جهانی به تاراج برده می‌شود. این شکاف فاحش زخمی جان‌گداز است و جمهوری اسلامی ۲۶ سال بر این زخم نمک پاشیده است. جمهوری اسلامی مانند رژیم شاه و رژیم‌های سلطنتی و شیخ‌نشینهای عرب یکی از دلایل نفتی سرمایه داری جهانی است و از بابت این دلایلی، هزار فامیل آخوند‌ها و سران سپاه و بسیج و جهاد را چاق و چله کرده و جامعه را در فقر و محرومیت و عقب ماندگی نگاه می‌دارد تا این دلایلی و تاراج ادامه پیدا کند. قدرتهای جهانی بواسطه چنین شرکایی حاصل دسترنج مردم این منطقه را به تاراج می‌برند. قدرتهای امپریالیستی از طریق این رژیم‌های مرتجع، ارتش و نیروی امنیتی بومی برای سرکوب مردم این منطقه درست می‌کند. شک نیست که مرتجعین، از انواع و اقسام، تلاش دارند تا از توده‌های خلق عرب برای رسیدن به مقاصد پلید خود سودجویی کنند و سعی می‌کنند مردم را به سیاهی لشکر نقشه‌های خود تبدیل کنند. این مرتجعین چند دسته اند:

دسته اول: جناح‌های حکومتی که در بازی قدرت و برای حفظ خود حاضرند همدیگر را بدرند. پس از شروع اعتراضات مردم عرب اهواز این‌ها به جان هم افتاده اند و یکدیگر را در این زمینه افشا می‌کنند. فرصت خوبی است تا ماهیت تبهکارانه همه اینها را از نزدیک مشاهده کنیم.

دسته دوم: سران عشایر عرب که تا کنون در سازش و وحدت با رژیم جمهوری اسلامی بسر می‌بردند و همدست جمهوری اسلامی در مهار و سرکوب توده‌های زحمتکش و روشنفکران خلق عرب بوده‌اند و عامل اجرائی مستقیم در حفظ خرافه دینی و روابط عشیره‌ای عقب مانده در میان توده‌ها و اسارت زنان عرب بوده‌اند. بخشی از سران سپاه پاسداران با اینان اتحاد نزدیکی دارند. عده‌ای از اینان امروزه در حال نشست و برخاست و مذاکره با سران ارتش آمریکا و انگلیس در منطقه هستند تا در ازای همکاری با این امپریالیستها به جایگاه و مقام بیشتر دست یابند.

دسته سوم: مزدوران و مواجب‌گیران مستقیم رژیم‌های نفتی سلطنتی خلیج.

این دارودسته‌های مرتجع، هر یک به شکلی، می‌خواهند مانع از آن شوند که مردم راه انقلاب علیه همه مرتجعین و امپریالیستها را در پیش گیرند. آنان تلاش دارند از مردم برای رسیدن به مقاصد خود سوء استفاده کنند. بنابراین انقلابیون خلق عرب باید هشیارانه و با صراحت صف دوست و دشمن را ترسیم کنند و مانع از آن شوند که مردم فریب وعده‌های سران مرتجع عرب و یا دولت آمریکا را که دستانش تا به آرنج به خون مردم عرب و غیر عرب خاورمیانه آغشته است، بخورند. جالب است که دولت بوش یکبار حامی حقوق عرب‌های ایران شده است. این در حالیست که در خود آمریکا دستگیری اعراب ساکن آن کشور و انتقالشان به زندان‌های نامعلوم تبدیل به امری عادی شده و رسانه‌های گروهی آمریکا بی‌وقفه "عرب" را مترادف "تروریست" معرفی می‌کنند. بر هیچکس پوشیده نیست که امپریالیسم آمریکا می‌

خواهد بر امواج مبارزات ضد رژیم‌های مردم ایران سوار شود و آن را به هرز برد. این بازی مودبانه همیشگی مرتجعین و امپریالیستهاست که برای رسیدن به مقاصد بغایت ضد مردمی شان از خود توده‌های مردم سواری بگیرند. خمینی و دارودسته اسلامی اش نیز ۲۶ سال پیش همین کار را کردند. مسئله این است که آیا کمونیستها و طبقه کارگر خواهند توانست رهبری مبارزات مردم را در دست گیرند و آنان را در جاده آزادی و رسیدن به قدرت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی رهبری کنند یا اینکه مرتجعین رهبری توده‌ها را به چنگ آورده و از آنان برای رسیدن به اهداف خود سوء استفاده خواهند کرد؟ کمونیستها و کارگران عرب و غیر عرب در خوزستان باید سر سخنان و بطور عاجل برای راه اول تلاش و مبارزه کنند. آنان باید بی‌باکانه با هر حرکت ارتجاعی جهت به بیراهه کشاندن زحمتکشان و ستمدیدگان مقابله کنند. آنان باید خط و برنامه کمونیستی را در میان توده‌های خلق عرب جا بیندازند: اولاً، خط و برنامه کمونیستی حقوق ملی خلق عرب و تمام ملل تحت ستم ایران را برسمیت می‌شناسد.

ثانیاً، خط و برنامه کمونیستی در چارچوب سرنگونی جمهوری اسلامی و انجام یک انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی تحت رهبری طبقه کارگر چند ملیتی ایران، برای تحقق این حقوق می‌کوشد. زیرا فقط از این راه (و فقط از این راه) منافع توده‌های کارگر و دهقان و زنان این ملل برآورده می‌شود. حل مسئله ملی در چارچوب طرح‌های ارتجاعی سران عشایر و سرمایه دار هر ملت فقط منافع همان سران و سرمایه داران را تامین می‌کند و کماکان زحمتکشان و زنان را اسیر مناسبات ارتجاعی اقتصادی و اجتماعی نگاه می‌دارد.

ثالثاً، امپریالیسم آمریکا و انگلیس در حال ایجاد یک "خاورمیانه بزرگ" هستند و طرحشان آن است که با تفرقه انداختن در میان خلقهای منطقه و در میان ملل مختلف کشورهای منطقه، حاکمیت خودشان و نوکران شیخ و شاهشان را تحکیم کنند. آنها در هر جا قدم بگذارند مرتجع‌ترین نیروهای بومی را تقویت کرده و آنان را حاکم بر سرنوشت مردم می‌کنند. بنابراین باید در مقابل نقشه‌های آنان ایستاد، توطئه‌هایشان را بر ملا و عواملشان را در میان خلق افشا کرد. در مقابل طرح "خاورمیانه بزرگ" امپریالیستها، خط و برنامه کمونیستها این است که در ایران انقلاب سوسیالیستی کنند و در دیگر کشورهای خاورمیانه به شکل گیری جنبش کمونیستی کمک یاری برسانند تا روند انقلاب سوسیالیستی در کشورهای گوناگون خاورمیانه براه افتاده و بالاخره به ایجاد یک "خاورمیانه بزرگ سوسیالیستی" بینجامد. در واقع امپریالیسم آمریکا و انگلیس با طرح "خاورمیانه بزرگ" زمینه را برای گسترش انقلاب سوسیالیستی در تمام خاورمیانه تقویت می‌کنند. دامن زدن به انقلابات سوسیالیستی در خاورمیانه برای تبدیل آن به خاورمیانه سرخ، انقلابی ترین و مترقی ترین چشم اندازی است که رهائی و پیشرفت تمام خلق‌های منطقه را تضمین می‌کند و متکی بر همیاری و تعاون داوطلبانه آنانست. اما این هدف عالی فقط در

یک صورت می‌تواند متحقق شود. در صورتی که کمونیستها بی‌باکانه برای این هدف برزمند. بی‌باکانه خط و برنامه کمونیستی را به میان توده‌ها ببرند و آنان را مسلح به این برنامه و چشم انداز کنند. توده‌های خلق عرب باید به این حقیقت دست یابند که چاره تمام دردهای مردم این منطقه چه در ایران و چه در عراق و چه در عربستان، کمونیسم است. بزرگترین ثروت این منطقه چند صد میلیون نفر مردم آنند که اکنون در چنگال قدرتهای سرمایه داری جهانی و رژیم‌های مرتجع و مستبد محلی اسیرند. ما باید به توده‌های خلق عرب و بقیه توده‌های تحت ستم توضیح دهیم که رهائی همه زحمتکشان و ستمدیدگان در گرو ایجاد اتحاد بزرگ انترناسیونالیستی تحت رهبری طبقه کارگر واحد و چند ملیتی ایران است. نه تنها باید برای ایجاد چنین اتحادی در ایران تلاش کنیم بلکه باید برای گسترش برنامه کمونیستی در دیگر کشورهای خاورمیانه نیز بکوشیم و بر این پایه بزرگترین اتحاد انترناسیونالیستی را در خاورمیانه بوجود آوریم. تقویت گرایش کمونیستی در میان توده‌های مردم برای به پیروزی رساندن یک انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی در ایران، حیاتی است. اگر خط و برنامه کمونیستی در میان توده‌های مردم پایه نگردد ما شاهد وقایع عراق خواهیم بود: امروزه در عراق انتخاب مردم محدود است به اینکه یا به حاکمیت امپریالیستها و دولت دست نشانده آن تن در دهند و یا اینکه تحت رهبری نیروهای ارتجاعی و سران عشیره‌ای و مذهبی دست به مقاومت علیه اشغال کشورشان بزنند. در غیاب گرایش کمونیستی، مردم به بیراهه‌ها خواهند رفت. در این شکی نیست. اما در صورت تقویت قطب کمونیستی در میان آنها، فرصتهای بزرگی برای دست زدن به انقلابی که تمام جهان را تکان دهد موجود است. امروز در مقابل کمونیستهای عرب و غیر عرب جنوب و سراسر ایران، خطرات بزرگ و همچنین فرصتهای انقلابی تاریخی خودنمایی می‌کند. باید برای ربودن این فرصتها بطور عاجل حرکت کرد.

دست‌نیروهای سرکوبگر رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی از خلق عرب کوتاه!

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!

دست آمریکا و انگلیس از خاورمیانه کوتاه!

زنده باد اتحاد انترناسیونالیستی طبقه کارگر و خلقهای ستمدیده ایران!

زنده باد وحدت انترناسیونالیستی مردم خاورمیانه برای تبدیل خاورمیانه به گورستان امپریالیستها و مرتجعین و تبدیل آن به منطقه ای سرخ برای انقلاب جهانی!

رفقای عرب به حزب کمونیست ایران (م ل م) پیوندید؛ این حزب متعلق به کارگران و خلقهای ستمدیده ایران است؛ برنامه حزب را به میان توده‌های خلق عرب ببرید تا آن را پرچم رهائی خود کنند!

اول ماه مه را به جشن سرخ طبقه کارگر چند ملیتی ایران تبدیل کنیم!

حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست)

اول اردیبهشت - ۱۳۸۴

خطاب به جوانان کمونیست: بهتان های سرمایه داری علیه تاریخ مان را بی جواب نگذارید! این تاریخ را آموخته و از دستاوردهای بی نظیر آن جانانه دفاع کنید!

انقلاب سوسیالیستی چین



ایستاده و آب تا گردنشان بالا آمده. اگر همه چیز خوب پیش می رفت جان سالم بدر می بردند. اما در صورتی که کوچکترین موجی بلند می شد غرق می شدند. در سالهای قحطی آنها برگ و ریشه درخت می خوردند. در بعضی سالها میلیون میلیون می مردند. شهرهای چین نیز گرفتار شرایط دهشتناک بودند. شانگهای یک کلان شهر پرسروصدا، پر جمعیت بود که یکی از بزرگترین شهرهای جهان محسوب می شد. یک بخش آن را مرکز شهر مدرن و پرتراфик تشکیل می داد که محل هتل‌های سبک غربی و مراکز شرکتها و فروشگاههای لوکس و ویژه بود که اغنیا می توانستند کالاهای وارداتی را در آنجا تهیه کنند. در کلوبهای شبانه مقامات و افسران و میلیونرها تفریح و قمار می کردند. برای هر سطح درآمدی، فاحشه خانه ای وجود داشت. فرانسویها و انگلیسیها و آمریکاییها هر یک محله اختصاصی خود را داشتند. اینها خداوندان واقعی شهر بودند که دور از مزاحمت چینی ها در امارات و باغهای خود زندگی می کردند. کار و زندگی چینیهها بر عرشه کشتیها، در بارانداها و انبارهایی که در سایه عمارات بلند پنهان بود می گذشت. آنها در کارخانه ها و رستورانها، در آشپزخانه ها و مغازه ها کار می

نوشت: "چین آنقدر پر جمعیت است که هیچ حکومتی نمی تواند از پس سیر کردن شکم اهالی برآید."

اما مائو اعلام کرد: « این کارگران و دهقانان و روشنفکران کارکن هستند که ثروتهای جامعه را می آفرینند. اگر آنها سرنوشت خویش را بدست گیرند، مارکسیسم - لنینیسم را راهنمای خویش قرار دهند، و با شور و شوق به مصاف مشکلات بشتابند و در برابر این وظیفه شانه خالی نکنند، هر مشکلی را می توانند حل کنند.» این حرفها، لاف نبود. بلکه تشریح دقیق هدفی بود که کمونیستهای چین در پی تحقق بودند و آن را تحقق بخشیدند. زمانی که ارتش سرخ کارگران و دهقانان تحت رهبری حزب کمونیست، ارتش طبقات حاکم را درهم شکست و حکومت آنها سرنگون شد، گام بعدی طبقه کارگر و زحمتکشان، در هم شکستن قدرت اقتصادی آنها بود. حکومت نوین برای تامین نیازهای اساسی مردم فوراً مایملک طبقات حاکمه سرنگون شده را مصادره کرد.

تا پیش از انقلاب، اکثریت بزرگ مردم چین دهقان بودند که روی زمین کار می کردند اما زمین از آن خودشان نبود یا مقدار کمی زمین داشتند. آنها شبیه افرادی بودند که بر سنگهای لغزان

کارگران و دهقانان و مردم چین در فاصله ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ قدرت سیاسی را در کف داشتند. آنچه امکان دگرگونی های عظیم سوسیالیستی را در چین فراهم آورد، جنگ انقلابی تحت رهبری حزب کمونیست بود. ایجاد حزب کمونیست چین ملهم از انقلاب سوسیالیستی در روسیه بود. پیش از آن، چین هرگز چنین تشکیلاتی را بخود ندیده بود. حزب کمونیست چین یک حزب سیاسی بود که ستون فقراتش را باربران اسکله ها، معدنچیان و سایر بخشهای طبقه کارگر تشکیل می دادند. این حزب دهقانان فقیر و سایر روستائینان را سازمان داد و به مدت دو دهه جنگهای انقلابی را برای سرنگون کردن نظام کهن، رهبری نمود. ارتش سرخ کارگران و دهقانان چین تحت رهبری حزب کمونیست مانند گردبادی ارتش ارتجاعی چانکایشک را با همه تانکها و هواپیماها و نفراتش که با پول آمریکا مهیا شده بود، خرد کرد. اول اکتبر ۱۹۴۹، مائوتسه دون برقراری جمهوری خلق چین را اعلام کرد. او چنین گفت: "خلق چین بپاخاسته است!" این مسئله برای آمریکا، انگلستان، فرانسه، ژاپن و سایر قدرتهای امپریالیستی قابل قبول نبود. آنها همه جا جار زده بودند که کمونیستهای چین نمی توانند به پیروزی دست یابند. یکی از مقامات آمریکائی در گزارش خود

نسبت به فواحش مبارزه می کردند. فواحش سابق می توانستند برای دستیابی به مشاغل جدید تعلیم یابند یا به مناطق روستایی بازگردند.

طی مدتی کوتاه، خیابانها و جاده های کشور که در جهان جزء ناامن ترین و خطرناکترین راهها بود نسبتاً امن شد. مرتجعین معمولاً چنین استدلال می کنند که راه خاتمه بخشیدن به جرائم، اعمال سرکوب بیشتر از جانب حکومت است. چین عکس این را ثابت کرد. بدین معنی که وقتی شرایط زمینه ساز جرم و جنایت دگرگون شود، میزان جرائم بنحوی ناگهانی و گسترده تقلیل می یابد. بعلاوه زمانی که مردم بویژه تهیدستان آزاد باشند و شروع به اداره جامعه کنند، می توانند توان جمعی خود را در مبارزه علیه جرائم بکار گیرند. امروز حکام مرتجع کشورهای که در آنها صدها هزار یا حتی میلیونها نفر زندانی وجود دارد ادعا می کنند که سوسیالیسم یک اسارتگاه بزرگ است. حقیقت این است که چین سوسیالیستی فقط چند هزار زندانی داشت و آنها آزاد بودند هر زمان که بخواهند بدون ترس به هر جا که خواستند بروند.

وضعیت زنان خیلی سریع دستخوش دگرگونی های عظیم شد. زنان چین در سراسر زندگی خود تحت سلطه مردان قرار داشتند. زمانی که بچه بودند تحت سلطه پدر، در جوانی تحت سلطه شوهر و وقتی که بیوه می شدند تحت سلطه پسر یا سایر بستگان مرد. کارگران و دهقانان زیر ستم فئودالیسم و سرمایه داری و امپریالیسم بودند و زنان علاوه بر این ها زیر ستم مرد هم بود. و زن بودن تحت ستم قرار داشتند. همین امر به زنان توان نهفته انقلابی عظیمی می بخشید. چین هرگز نمی توانست بطور کامل از شر نظام فئودالی و افکار فئودالی رها شود مگر اینکه یکی از ارکان عمده این نظام یعنی پدرسالاری، سلطه رئیس مرد خانواده بر زنان و کودکان را فرو می ریخت. توده زنان یک نیروی قدرتمند در سرنگون کردن کل مناسبات اجتماعی کهن و ایده ها و ارزشهای اخلاقی عقب مانده که بر پایه این مناسبات قرار داشت بودند.

در همان زمان که زنان چین غل و زنجیرهای گوناگون را پاره کردند زنان در کشورهای اروپایی حتی حق رای نداشتند. در سال ۱۹۵۰ طلاق گرفتن از جانب زن در تمامی کشورهای جهان غیر از چین امر دشواری بود. در بسیاری از کشورهای جهان کنترل مولید امکان پذیر نبود و سقط جنین غیر قانونی محسوب می شد. امروز زنان در ثروتمند ترین کشورهای جهان تازه شروع به کسب برخی حقوق قانونی کرده اند که زنان در چین انقلابی در ۳ نسل پیش بدست آورده بودند. اما همانگونه که در مورد فرم ارضی هم دیدیم، انقلاب چین باید بسیار فراتر از برابری قانونی می رفت و این تازه آغاز نابودی ریشه های نابرابری و ستم بود.

اما همه اینها فقط گامهای اول در یک راهپیمائی طولانی محسوب می شد.

از همان آغاز درون حزب کمونیست چین مبارزه ای بر سر اینکه گامهای بعدی چه باشد، براه افتاد. یکی از بزرگترین موضوعات مورد مبارزه

ترمیم سیستم فاضلاب شهر پرداخت. شانگهای به شدت متعفن شده بود و بسیاری از مردم در کثافات می زیستند. بلافاصله خیابانهای شهر زباله رویی شد. مردابهایی که مملو از گل و لای و آب راکد بود و باعث اشاعه بیماریهای گوناگون می شد خشک شدند. در مدت بسیار کوتاهی میلیونها نفر چینی از شر کثافت و تعفن رها شده و صاحب آب آشامیدنی تمیز شدند. چیزی که همین امروز میلیاردها نفر از مردم جهان از فقدان رنج می برند.

ارتش سرخ در همان حال که شهرهای بزرگ چین را یکی پس از دیگری فتح می کرد، به مصادره بزرگترین بانکها، کارخانه ها و سایر مراکز اقتصادی می پرداخت و بطور اضطراری تامین محصولات مورد نیاز شهر که در روستا تولید می شد و جریان یابی آن طی سالهای جنگ قطع شده بود را سازمان می داد.

کار فوق العاده ارزان و گسترده ای که توسط نظام فئودالی فراهم می شد نه فقط دستمزدها را در سطح بخور و نمیر نگه می داشت، بلکه مانع صنعتی شدن چین نیز شده بود. وقتی تعداد بی شماری از روستاییان برای کار کردن تا حد مرگ وجود دارد دیگر سرمایه دار به فکر ایجاد کارخانه های مدرن نمی افتاد. با بسیاری از کارگران همان رفتاری می شد که فرق چندانی با دهقانان نداشت. زنان جوانی که در کارخانه های نساجی کار می کردند را مثل برده شبها زندانی می کردند. مردان و نوجوانانی که در معادن کار می کردند، کتک می خوردند و مورد آزار قرار می گرفتند. برخورد کارفرمایان به الاغهایشان بهتر از این بود.

حزب بر همه این مسائل یک شبه نقطه پایان نهاد. کار کودکان ملغی شد. ساعات کار از ۱۲ تا ۱۶ ساعت به ۸ ساعت تقلیل یافت. در چند سال اول پس از پیروزی انقلاب، دستمزدها دو تا سه برابر شد. کارگران از آنجا که می دانستند کارشان در خدمت رهایی چین و کمک به ساختن سنگری برای انقلاب جهانی است، در تولید کردن منفعت داشتند. آنها تولید را تجدید سازماندهی کردند تا هم به نیازهای توده های مردم پاسخ گوید و هم کارا تر شود. همه کارگران که پیش از آن هیچ چیز بیش از دو دست کارکن بحساب نمی آمدند، آزاد شدند تا در دگرگون ساختن حیات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشور سهم بگیرند. آنها در شمار میلیونی به حزب کمونیست پیوستند. اتحادیه ها و سایر انجمنهای سراسری کارگران را شکل دادند و ادا ره اماکن عمومی را در دست گرفتند. کارخانه ها به ساختن مسکنهای جدید، شیرخوارگاهها، چایخانه ها و سایر تسهیلاتی که تا آن زمان در چین ناشناخته بود پرداختند.

میلیونها فاحشه در چین در گروههایی تحت رهبری حزب سازمان یافتند. اینها کسانی بودند که اغلب به فروش رسیده یا دزدیده شده بودند و برای سالها در غل و زنجیر بسر برده بودند. این گروهها به زنان کمک می کردند که دلایل ستم وارد بر خود را بفهمند. آنها بعلاوه علیه هرگونه گرایش تحقیر کننده و تبعیض آمیز از جانب سایر مردم

کردند. برخی شان کالسکه پولدارها را می کشیدند. برخی دیگر تاکسیهای دوچرخه ای را می راندند و بطور کلی خدمتکار اغنیای شهر بودند. محل زندگی آنها تک اتاقهای کوچک و تاریک و کثیف در کوچه های فرعی و یا حتی در گوشه خیابانها بود.

بسیاری از این کارگران کمونیست شدند. در جریان جنگ انقلابی طولانی چین، تعداد زیادی از پروولترها به مناطق روستایی رفتند تا ارتش سرخ را تقویت کنند. باقی در شهرها ماندند و تشکلات زیرزمینی حزب و سازمانهای کارگری را برپا داشتند. تعداد اعضای این سازمانها و تشکلات به صدها هزار نفر بالغ می شد. بعلاوه حزب مخفیانه دست فروشان و دانشجویان و هنرمندان و روشنفکران و همه کسانی را که می شد علیه دشمن مشترک متحد کرد، سازمان می داد و رهبری می کرد.

زمانیکه ارتش سرخ کارگران و دهقانان رژیم کهن را سرنگون کرد، نظام فئودالی هم به سرعت واژگون شد. در واقع این واژگونی قبل از پیروزی سراسری در مناطق آزادشده روستائی آغاز شد و سپس همانند رودخانه ای که سدی را در هم می شکند سراسر چین را درنوردید. تیمهای کار که تحت رهبری حزب کمونیست قرار داشتند وارد روستاها می شدند و با دهقانان درباره شرایط و مشکلاتشان به بحث و گفتگوی طولانی و عمیق می پرداختند. حزب به آنان می گفت که باید بپا خیزند، خود را سازمان دهند و زمین را از آن خویش کنند. کلیه قروضی که دهقانان به فئودالها و رباخواران داشتند، ملغی شد. دهقانان خود به تقسیم زمین، ابزار کشاورزی و حیوانات پرداختند. این کار در مجامع توده ای صورت می گرفت که در آنها هر یک از اهالی روستا حق نظر داشت. املاک و دارائی ها بطور سرانه تقسیم می شد. یعنی به هر مرد، زن و کودک تعلق می گرفت و صرفاً به شوهر نمی رسید. این یک اقدام فوق العاده انقلابی بود. پیش از آن هرگز به زنان چینی برخوردی برابر با مردان نشده بود و آنها صاحب هیچ چیز نبودند.

همانطور که جلوتر خواهیم دید، انقلاب چین نمی توانست به سیاست زمین به کشتگر محدود شود. اما باید از این نقطه آغاز می کرد. اولاً اگر به دهقانان زمینی که بر آن زراعت می کردند نمی رسید، آنها هیچگاه احساس آزادی نمی کردند. ثانیاً هیچ طریق دیگری برای اینکه چین بتواند خوراک خود را تامین کند و شالوده توسعه مستقل صنعتی و اقتصادی خود را خارج از کنترل بازار جهانی سرمایه داری بریزد وجود نداشت.

برخلاف پیش بینی های آمریکا، از سال ۱۹۵۲ که فرم ارضی اساساً به انجام رسید، چین از نظر برنج خودکفا شد. بدین معنا که هر فرد آذوقه کافی برای سیر شدن در اختیار داشت. بعلاوه امپریالیستها دیگر نمی توانستند چین را تهدید به محاصره و گرسنگی دادن، کنند.

ماهها بعد از آزادی یکن و منطقه جنوبی چین، ارتش سرخ وارد شانگهای شد. شهر یکباره دستخوش تغییر گشت. ارتش آزادیبخش فوراً به

اقتصادی، "ارزانتر" به نظر آید. توسعه صنایع در مناطق روستایی، بدون کمونهای خلق امکان نداشت. زنان و مردان ابتکار سازماندهی کارخانه های نوین را در دست گرفتند و راه های نوینی برای تامین نیازهای خلق یافتند. حزب این پروسه را رهبری کرد و حکومت بر پایه نقشه های کلی اقتصادی کشور از آن پشتیبانی نمود. اما همه چیز وابسته به تلاشهای خود مردم بود.

جهش بزرگ به پیش بسیاری مشکلات را حل کرد و دستاوردهای عظیمی کسب نمود. اما با دشواریهایی نیز روبرو شد. سه سال پی در پی کشور دچار یک خشکسالی شدید و جدی شد.

رهروان سرمایه داری در حزب کمونیست چین از این مشکلات استفاده کردند تا آن را دلیلی برای ضرورت تغییر مسیر چین نشان دهند. آنها می گفتند که انقلاب، زحمتکشان را از مشغله واقعی شان که کار کردن است، منحرف کرده است. بعقیده آنان مردم نمی بایست خود را به مسائل مربوط به دولت مشغول کنند و نباید به چگونگی سازماندهی و اداره محیط کار خویش بپردازند. نمی بایست به این فکر کنند که آیا کارشان به رشد و تکامل گام به گام توانایی های کل مردم و جهت گیری کل جامعه خدمت می کند یا خیر.

مائو و سایر انقلابیون چین تجربه اتحاد شوروی را دقیق مطالعه کردند و به این نتیجه رسیدند که باید از مدل ساختمان سوسیالیسم در شوروی، گسست کنند. مائو با مطالعه تجربه شوروی و خود چین به این درک رسید که سوسیالیسم، به مبارزه میان طبقات متخاصم پایان نمی دهد. برعکس، زمانیکه طبقات حاکمه کهن نابود شدند، نبرد به درون خود حزب کمونیست منتقل می شود. در درون حزب کمونیست، اختلاف بر سر سیاستها و استراتژیهای متضاد، بر سر راههای مختلف، بیانگر مبارزه میان طبقات متضاد است. کارگران و دهقانان و رهبران کمونیست آنها در

پی تداوم راه سوسیالیستی هستند و می خواهند شکافها و نابرابریهای اجتماعی بازمانده از جامعه کهن را گام به گام محو کنند، ایده های کهن را که دوشادوش این شکاف ها ادامه حیات می دهند از بین ببرند، و از انقلابات در سراسر جهان حمایت کنند و کشور سوسیالیستی را تبدیل به یک منطقه پایگاهی برای پیشرفت بسوی کمونیسم جهانی کنند. اما عده ای دیگر از رهبران عالیرتبه حزب سرسختانه در پی حفظ و گسترش کلیه مناسبات کهن و همراهی با نظم جهانی امپریالیستی اند. اینان را مائوتسه دون "بورژوازی نوین" خوانند؛ یک نوع بورژوازی که در جامعه سوسیالیستی سربلند می

جمعی صاحب زمین و ابزار و حیوان بودند، قباله های خود را سوزانند. این روندی پر افت و خیز بود که در مناطق مختلف با سرعتهای متفاوت به پیش می رفت.

چین برای یک جهش بزرگ به پیش آماده بود. سطح پایه ای حکومت در روستاهای چین، بخش یا شهرک است. تعاونیهای یک بخش به یکدیگر پیوستند تا یک واحد نوین اقتصادی و سیاسی را ایجاد کنند. واحدی که از طریقش، دهها هزار نفر زندگی مشترک خود را بسازند. این کمونهای خلق گام عظیمی در جهت پر کردن شکاف بین دهقانان و حکومت بحساب می آمد. زیرا



دانشجویان گارد سرخ - مبارزه علیه رهروان سرمایه داری در چین سوسیالیستی

دهقانان می توانستند بطور فزاینده همه امور خویش را در دست گیرند.

سیاست مائو، تاکید را بر محدودتر کردن تدریجی شکاف میان شهر و روستا و مناطق پیشرفته رفته و عقب مانده گذارد. ایجاد کمونهای خلق امکان برداشتن گام بزرگی را در این راه فراهم کرد. بسرعت در مناطق روستائی بیمارستانها، مدارس و صنایع نوین ایجاد شد. این سیاست درست عکس افزودن بر تسهیلات موجود در شهرها بود که شاید در چارچوب تنگ نظرانه

چگونگی مدرنیزه کردن جامعه بود. آیا این کار را باید با قرار دادن سود در مقام فرماندهی و صرفاً مدرنیزه کردن همان نوع اقتصادی که در گذشته وجود داشت انجام داد و بدین ترتیب چین را وابسته به بازار جهانی تحت کنترل سرمایه داری کرد؟ اگر چنین می شد معنایی جز در پیش گرفتن راه سرمایه داری نداشت و این باعث می شد که دوباره کارگران، دهقانان و زنان چین گرفتار همان زندگی ای شوند که از آن نفرت داشتند. حال که صنعت به مالکیت همگانی تبدیل شده بود باید بگونه ای متفاوت تکامل می یافت. راه این نبود که منابع را صرفاً به صنایعی اختصاص دهند که

بیشترین سود را حاصل می کند. چین اولویت را به توسعه کشاورزی داد تا بدین ترتیب خوراک خلق را تامین کند و برای صنایع مواد خام فراهم سازد و برای محصولات صنعتی بازار فراهم آورد. چین میان صنایع سبک و سنگین تعادل ایجاد کرد. هدف اقتصاد، تولید نیازهای خلق، تشویق توسعه موزون در سراسر کشور، ساختن یک اقتصاد ملی خودکفا و پشتیبانی از انقلاب در سراسر جهان بود.

مائو گفت که ریشه کن کردن فئودالیسم در چین در را بروی سرمایه داری گشود اما بیشتر از آن در را بسوی سوسیالیسم باز کرد. برای مثال، رفم ارضی باعث شد که کشاورزان خرد در مقیاس وسیع در سراسر کشور بوجود آیند. انقلاب نمی توانست در اینجا توقف کند. اولاً اگر انقلاب در این سطح می ماند، برخی افراد که کمی بیش از دیگران زمین، ابزار و حیوان داشتند یا حتی فقط کمی نیروی کارشان بیشتر بود، می توانستند ثروتمند شوند و برخی کسان دیگر که مایملک کمتری داشتند سرانجام مجبور می شدند زمین خود را بفروشند. کارکرد سرمایه داری روستا را به فقیر و غنی تجزیه می کرد. ثانیاً، هر چند سرنگونی

فئودالیسم توسط دهقانان در آغاز باعث شد که روستاهای چین از رکود و فقر خلاصی یابند، اما پیشرفت بیشتر کشاورزی در گرو تبدیل صاحبان قطعات کوچک به کارگرانی بود که بطور جمعی تولید کنند. ثالثاً، این عقب ماندگی کل پروسه توسعه اقتصاد سوسیالیستی را با مانع روبرو می کرد.

نیاز به این تغییرات بزرگ با مقاومت از درون خود حزب روبرو شد. اما مائو بر این باور بود که شور و شوق نهفته در دهقانان برای انجام کلکتیویزاسیون می تواند بر همه موانع فائق آید. از اواسط دهه ۱۹۵۰، دهقانان تعاونیهای پیشرفته را بوجود آوردند. از آنجا که آنها دیگر بطور

کند. مائو گفت مقر فرماندهی این بورژوازی نوین در خود حزب کمونیست است و شامل آن دسته مقامات حزبی است که می خواهند راه سرمایه داری در پیش گیرند. بار سنگین سنت و موضع مسلط امپریالیسم در جهان، پشتوانه اینان است. در جامعه سوسیالیستی میان این دو طبقه، مبارزه مرگ و زندگی در می گیرد.

مبارزه طبقاتی در چین سوسیالیستی به این صورت بود. این مبارزه در انقلاب فرهنگی به اوج خود رسید. مائو و انقلابیون درون حزب کمونیست چین در سال ۱۹۶۶ اعضای حزب و توده ها را به "مباران مقرهای فرماندهی" فرا خواندند که برخیزند و به انتقاد از سیاستهای سرمایه دارانه پرداخته و کسانی را که می کوشند این سیاستها را تحمیل کنند، سرنگون نمایند؛ به مطالعه مارکسیسم بپردازند و خلاقانه و با ابتکار عمل آن را برای عمیق تر کردن سوسیالیسم بکار برند. هدف فوری انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، سرنگونی آن رهبران حزبی بود که می کوشیدند چین را به جاده سرمایه داری بکشاند. مائو گفت، انقلاب فرهنگی یک هدف عمیقتر هم داشت: تغییر جهان بینی مردم بنحوی که آنها بتوانند بهتر تفاوت بین مارکسیسم و رویزیونیسم را بفهمند. یعنی به موازات دگرگون شدن مناسبات اقتصادی و اجتماعی میان مردم، آن افکاری که معرف مناسبات کهن هستند نیز باید عوض شوند و افکار مردم تحول پیدا کند.

نبردهای آغازین انقلاب فرهنگی توسط گارد های سرخ به پیش رفت. آنها دانشجویان و جوانان شجاعی بودند که به فراخوان مائو برای مخالفت با مستی از صاحبان قدرت در چین پاسخ گفتند. اما مائو علاوه بر آنها، طبقه کارگر را برای رهبری همه امور به میدان فرا خواند.

در ژانویه ۱۹۶۷ بعد از چند ماه بحث شدید و برگزاری جلسات برای روشن کردن موضوعات، شورشگرانی که از کارخانه ها و محلات و مدارس شانگهای برخاسته بودند و توسط اعضای انقلابی حزب رهبری می شدند، قدرت را از دست دستگاه دولتی قدیمی شهر که به سنگر رهروان سرمایه داری تبدیل شده بود، درآوردند. آنها یک دستگاه دولتی نوین را که ترکیبی از نمایندگان تشکلات شورشی، رهبری انقلابی حزب، و نمایندگان ارتش سرخ بود، جایگزین ساختند. این نوع ترکیبها اصطلاحاً سه در یک نامگذاری شد. توده ها قدرت را بطور همه جانبه و از پایین به کف آوردند. از اواخر ۱۹۶۸ این نوع کمیته های انقلابی در همه مناطق چین شکل گرفت. کارخانه ها توسط کمیته های سه در یک متشکل از کارگران و تکنیسینها و مدیران اداره می شدند و بیمارستانها توسط کمیته هایی متشکل از پزشکان، کارگران و نمایندگان بیماران و غیره. همانطور که مائو پیش بینی کرده بود، زمانی که نقش کارگران در تولید دگرگون شد و آنها نه صرفاً بمتابیه دو دست کارکن بلکه بعنوان متفکر و اداره کننده به ایفای نقش پرداختند، تولید نیز از بند رها شد. کارگران فن آوری کاخانجات را بالا بردند و کارخانه ها را متناسب با حفظ محیط

زیست بازسازی کردند.

فعالتهای فرهنگی چین نظیر فیلم و تئاتر و اپرا و انتشار کتاب و غیره یکی دیگر از سنگرهای رهروان سرمایه داری و میراثی از جامعه کهن بود. مائو گفت که نام وزارت فرهنگ را باید تغییر داد و به آن نام وزارت امپراطورها، امیران و ژنرالها و هیولاهای، نخبگان و مومیائی ها، نخبگان و زیبارویانی داد که از تغییر و دگرگونی گریزانند. سلطه ایده ها و نگرش طبقات استثمارگر بر عرصه فرهنگ، یکی از موانع بزرگ موجود در راه دگرگون کردن بیشتر جامعه بود.

چیانگ چینگ بواسطه توانائی ها و کیفیات خویش در صف اول این مبارزه قرار گرفت. او نقش مهمی در رهبری خیزش توده ای برای سرنگون کردن رهروان سرمایه داری در هر آنجا که قدرت داشتند، بازی کرد. بعلاوه او مشخصاً به انقلاب در عرصه فرهنگ خدمت نمود. چیان چین در جلسه با ۵ هزار نماینده گروههای اپرایی سراسر کشور بطرز تحریک آمیزی این ستوال را پیش کشید که آیا می خواهید به منافع مردم عادی خدمت کنید یا به منافع مستی رهرو سرمایه داری که نماینده ادامه حیات نیروهای شیطانی جامعه کهن هستند؟ او چنین گفت: "گندمی که می خوریم را دهقانان بار می آورند. لباسی که می پوشیم و خانه ای که در آن زندگی می کنیم را تماماً کارگران ساخته اند. ارتش آزادی بخش خلق است که در جبهه های دفاع ملی به خاطر ما پاسداری می دهد. پس چرا ما چهره اینان را بر صحنه نمایشات تصویر نمی کنیم. اجازه هست از شما بپرسم که کدام طبقه را نمایندگی می کنید؟"

شاید ثروتی که امروز در چین سرمایه داری انباشته شده است در آن زمان در چین نبود. اما مردم چین از فقر اقتصادی و اسارت اجتماعی که امروز اکثریت مردم چین مبتلا به آن هستند رها شده بودند و سوسیالیسم چین یک نظام بسیار برتر بود. سوسیالیسم نیازهای مردم را پاسخ گفت. از همان روزهای اول بعد از پیروزی انقلاب، برای هرکس خواه کار می کرد و خواه نمی کرد، خوراک و پوشاک و سوخت و آموزش و پرورش تضمین شد. هیچ کس نگران این نبود که در آینده بر سر فرزندان چه می آید. خلاصه آنکه اهالی چین دیگر اسیر گرسنگی نبودند و می توانستند مثل یک انسان کامل، رشد و تکامل یابند.

یک کشور سرمایه داری هرگز نمی تواند بدون چپاول کشورهای دیگر مردم کشور خود را تا این حد تامین کند. اما چین سوسیالیستی قادر شد بدون استثمار خلقهای سایر کشورها - یعنی همان راز نهفته در سطح معیشت بالای کشورهای امپریالیستی - نیازهای مردمش را تامین کند. انقلاب چین بجای تقسیم فزاینده کشور به یک اقلیت ثروتمند و یک اکثریت فقیر، بطور مداوم شکافها و نابرابریهای درون جامعه میان شهر و روستا، کارگر و دهقان، کار فکری و کار بدی، و مرد و زن را کاهش داد. اگرچه کماکان هر فرد نمی توانست به سادگی تمامی نیازهایش را بدون هیچ تمایزی با دیگران تامین کند، اما بسیاری از

ضروریات اساسی زندگی به رایگان یا بسیار ارزان در اختیار همگان قرار داشت.

انقلاب فرهنگی پرولتاریائی که در واقع ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا بود، نتوانست بر تمام نابرابریها و تضادهای اجتماعی نقطه پایان بگذارد. همانطور که مائو گفت نمی توان به کمونیسم دست یافت مگر آنکه سرانجام طبقات نه فقط در چین بلکه در سراسر جهان محو شوند. تا زمانیکه طبقات وجود دارند، خطی که حزب در پیش می گیرد یا به عبارت دیگر جهتی که جامعه دنبال می کند، تعیین کننده است.

سرانجام در سال ۱۹۷۶ پس از مرگ مائو، رهروان سرمایه داری دست به یک کودتای نظامی زدند و نزدیکترین رفقای مائو و مهمترین آنها یعنی چیانگ چینگ و چان چون چیائو را دستگیر کردند و موجی از ترور را علیه انقلابیون برانگیختند. قدرت سیاسی از پرولتاریا و مردم چین ربوده شد.

طبقه حاکمه جدید همه چیز را وارونه کرد. کمونهای خلق را در هم شکست. امروز تعداد قلیلی از دهقانان ثروتمند شده و بیش از صد میلیون تن از دهقانان به شکل بی خانمان و نیمه گرسنه و در جستجوی کار از گوشه ای به گوشه دیگر مهاجرت می کنند. کارگران را از اداره امور به زور کنار گذاشتند و به آنها فرمان دادند که ساکت بر جای بنشینند و به خاطر شغلی که دارند سپاسگزار باشند. تازه این در صورتی است که آنها به اندازه کافی "خوش اقبال" باشند و کماکان در بخشهایی که به نظر امپریالیستها سودآور می آید، شاغل باقی بمانند. به اصطلاح "مدرنیزاسیون" چین بمعنای تعطیل اکثر صنایع سنگین این کشور و پرتاب کردن کارگران به خیابانها بود. هرجا که صنایع جدید مثل چارچ سر بلند کرده و برای مثال به تولید لباس و تلویزیون پرداخته، معنایش این است که استخدام کار ارزان چینی ها زیر چکمه سرمایه خارجی و غالباً به خاطر نیازهای بازار خارجی صورت گرفته است. امروز چین از نظر فساد و رشوه خواری در بالاترین رده های جهانی قرار دارد. خیزشهای دهقانی مهمی علیه بار سنگین مالیاتها و سایر اشکال نوین استثمار صورت گرفته است. نوزادان دختر با نرخی هشدار دهنده به قتل می رسند. فحشاء و اعتیاد بار دیگر سیر صعودی یافته است. بیماری ایدز می رود تا حتی میزان تلفات بیماریهای واگیردار که انقلاب ۱۹۴۹ چین بر آنها نقطه پایان نهاده بود را پشت سر گذارد. اسم حزب حاکم کماکان حزب کمونیست است اما اثری از کمونیسم در آن نمی توان یافت. بار دیگر خلق چین باید قدرت را از طریق مسلحانه و با حمایت انقلابیون مردم جهان بدست آورد. اما آنها و ما به نقطه آغاز بازنگشته ایم و از صفر شروع نمی کنیم. زیرا تجربه سوسیالیسم را داریم. خط و درسهایی را داریم که زنده اند. نمونه روح افزائی را داریم که از دل مبارزه صدها میلیون انسان تکامل یافت و به پیشرفته ترین قله ها دست یافت. این تجربه میراث مشترک مردم جهان و نمونه درخشانی از برتری نظام سوسیالیستی است. ■

دست رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی از خلق عرب کوتاه!

بازداشتگاه وشکنجه گاه ها مراجعه کرده اند بازداشت شده اند. تعداد زیادی از جوانان در خانه هایشان دستگیر شده اند. روشنفکر خلق عرب یوسف بنی طرف در تهران در خانه اش دستگیر شده و از سرنوشت او خبری در دست نیست. هم اکنون جو ترور و خفقان در اهواز حاکم است. و در زندان ها در حال پرونده سازی برای دستگیر شدگان می باشند. مردم غیر عرب خوزستان باید به همبستگی با خلق عرب برخیزند. رزم خلقهای ایران علیه جمهوری اسلامی یک رزم یگانه است. نباید به جمهوری اسلامی اجازه داد که از سلاح "تفرقه بینداز و حکومت کن" بهره برد. همبستگی با این خواستها جزو وظایف تخطی ناپذیر جنبش های دانشجویی، زنان و کارگری است. خواست های فوری عبارتند از: آزادی فوری همه زندانیان. خروج نیروهای نظامی و امنیتی از اهواز. مشخص کردن مزار جانبازگان. قطع تهدید و ارباب روشنفکران و فعالین سیاسی خلق عرب. ■



بسیاری از شهرهای خوزستان مانند اهواز و آبادان و خرمشهر و سوسنگرد و ماهشهر (احواز، عبادان، محمره، خفاجیه، معشور) به مدت یک هفته ادامه یافت. رژیم برای سرکوب مردم از استان های کرمانشاه و لرستان نیز نیرو آورد و در شهرهای

بار دیگر دستان رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی به خون مردم رنگین شد. کشتار خلق عرب یکبار دیگر تکرار شد. بار دیگر خون زحمتکشانی که از ستمگری ها و جنایات این نظام، از فقر و حق کشی، جانشان به لب رسیده در خیابان ها جاری شد. ماشین های جنگی و سربازان تا بدنشان مسلح به جنگ مردم غیر مسلح در کوچه و خیابان های اهواز سرازیر شدند. از آسمان هلیکوپترها مردم را به رگبار بستند. مرگ و ننگ بر این رژیم و مزدوران سرکوبگرش. اما مردم نیز کوتاه نیامده و دلیرانه علیه مزدوران رژیم جنگیدند. "مرکز اطلاع رسانی جبهه دموکراتیک مردمی خلق عرب" در تاریخ ۲۹ فروردین (۱۹ آوریل) گزارش داد که جوانان در درگیری سختی در کوت عبدالله از توابع اهواز مرکز بسیج را به آتش کشیدند و پس از به صحنه آمدن

خوزستان حکومت نظامی بر پا کرد. بسیاری از جوانان در این درگیری ها کشته شدند. رژیم برای تحویل جسد هر جانباز خلع از خانواده هایشان طلب ۳ میلیون تومان می کند تا خانواده ها به دفن عزیزان خود در گورهای دسته جمعی رضایت دهند. مرگ بر این رژیم سفاک.

قریب به هزار نفر دستگیر شده اند اما رژیم اعلام کرده که تنها ۲۰۰ نفر را دستگیر کرده است. خانواده هایی که در جستجوی عزیزان خود به

نیروهای امنیتی جنگ به صورت تن به تن درآمد و شش تن از این جوانان با رگبار مزدوران بر خاک افتادند. تظاهرات های بزرگ در مناطق مختلف مانند زیبا شهر و احمد اباد سوس در زیر رگبار نیروهای امنیتی برافراشته شد. وقتی شمخانی (وزیر دفاع جمهوری اسلامی) که خود عرب است به اهواز رفت، جوانان با سنگ و چوب به خودروی وی حمله کردند و وی فرار را بر قرار ترجیح داد. درگیریهای میان مردم و نیروهای سرکوبگر در

اطلاعیه حزب کمونیست ایران (م ل م) تحت عنوان: دست نیروهای سرکوبگر رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی از خلق عرب کوتاه! را بخوانید و پخش کنید. این اطلاعیه از سوی سرویس خبری جهانی برای فتح به زبان انگلیسی به جهان مخابره شد.

نشانی های حزب کمونیست ایران (مارکسیست- لنینیست- مائوئیست)

صندوق پستی: POSTFACH 900211, 51112 KOLN, GERMANY

تارنمای حزب کمونیست (م ل م): WWW.SARBEDARAN.ORG

پست الکترونیکی: Haghight@sarbedaran.org

آدرس نشریه انترناسیونالیستی جهانی برای فتح

AWTW -27 old Gloucester Street—London, WC1N 3XX, UK

کتابخانه
سیار
مائوئیستی
تارنمای حزب کمونیست ایران (م ل م)